والسعادة ، مخلص نیکوخواه ، دعوات وقنیات ، وتحیات زاکیات

سعادتیله دعا مخلص ایچی خلص ، چوق دعالر ، آری آری سلاملر

ابلاغ وارسال میگرداند ، بجان ، ورجان ، شتاقان حضور شریف چه

ابلاغ قیلور وایرشدورر ... جانیله ، وجندان ایله ، حضور شریفه مشتاق اولمش اولا

ولی آنکه ، یافتن نقود وصلت ، بروبه احسن ، وتا نسیج ایمن

اولور ... بولمق سعادت نقود وصلت ، تحشرقا وجهله ، قوت تورق

میسر باد ، بعد از عرض ثنا ، برای هنر اینو ، آنها آنکه ، فلان زبان ونیکو...

میسر اولسون ، عرض ثنا ایتدکدن صکره ، بونلر کوکلکه آنلاتسه ، جزا ولد ورکه ، فلان چوق ... زیاده ...

کامرانی حرجبان ، بکام باد ، خطاب شیخ ، عالیجناب ، هدایت مآب

کامرانلغی ایلیجه اولشه ، مراد بخ اولسون ، شیلیکی ... ، اوج رفعتلو ، یول گوسترجی

حقیقت انتساب ، کرامت نصاب ، ولایت اکتساب ، شیخ الشیوخ

تحقیق ... ، کرامتلو ... ، ولایت کسبلو ، شیخلر شیخی

افتخار المشایخ العظام ، عمدة الملة ، والتقوی ، والدین ذات کرامة

اولور ... ، بر ... ، ... دیمک ... اولور

بندگی و خدمات محبانه از فرط محبت و محض ارادت مبلغ دیگر

نیازمندی بادراک شرف دستبوسش غالب و زاید

وثیق ... مواصلت بروصه سیر ...

وظیفه عبودیت انهار رای انور اشرف ارشاد و برد دوام باد

عالیجناب ربوبیت نصاب طریقت مآب ٥

شعار الورع سبحان الحلال والحرام علاء الملة والشریعة والدنیا والدین

زاد الله تعالی سلامته شریعته اولوف تسلیمات صنوف خدمات

٢

بیع و مرسل داشته ابتدا که از محل بطالعه شریف قبول فرمایند

دولت ملاقات اهم ملمات بر وجه میسر آید بجوار رفع و بغوز حرض

شیر محبت پناهی عرضه مبرود که فلان ظلال شریعت ابدا الی یوم الخلود

ممدود باد جناب فضائل مآب تقوی شعار مولانا اعظم کرام

قدوة العلماء و الفضلاء بین الانام دامت فضائله را نسبت محبت آمیز

و محبت سودت اکبر ماهرم تشخف و مهدی داشته منبل سعادت ملاقات

لقا و لقاء مبارک فوق الوصف ... ملاقات علی اسرع الحال

روزی بار بعد از تراخی تعاطف | عزت انتها انکه | ایام فعلت | بر دوام بار

عتاب جنت | سعادت انتساب | افتخار الحجاج والحرمین

کشف الزواید بیت الله الحرام | ضاعف الله اجره | و فور لمعات نفحات مشتمله

اشتیاق عبارت شنند | خصوصیات | ملاقات | بر وجه احسن مقدور

بعد از سلام | اعلام رای شریف آنکه | فلان دولت بر دوام بار | عالیجناب

صدر محترم | و مکرم | مفخر الصدور | الاعیان | افتخار الاکابر

فی الزمان | لازالت | بر بد | والدین | انجمت | ایام معالیه

فلاح اهل کلام | از فرط اخلاص | و کمال اتحاد | تهدی داشته

بصدق النیة فی جمیع الامور وهو سبحانه علیم بذات

الصدور رفعتمآب سعادت نشان مخدومی ارشاد مآبی

خواجه حبیب الله علیه الرحمة و شکسته شوبیت

راه زیرک بی راه وردی نیست کو خویش را دو چو بند

پس افتاب ... ار ... ای ادبکند عرض حال

خویش از فیض ... ادبر روشن و تاب

وظایف نیاز ... و ... شوق ... در دل ...

زبدین یوسف ... آن درگاه و ملازمان آن آستانه که

پناه صاحبقرانی است و منزل گاه راستان است توقف

عرض رساینده بشرح المتماس التفات از ... که ...

دولت دینی و دنیوی در رابطه سعادت صوری

و معنوی است ... ظاهر است که این نیاز ...

مخلص را بجز ظل عاطفت کریمانه معتکفان آن آستان
پناهی نیست و بجز نسیم مرحمت بار یافتگان آن
دولت خانه آرامگه نه بیت ای فلک درت
کعبهٔ ارباب ارادت گر روی سوی تو نیارم چه کنم
آری ملال اطناب موجب سآمت است و ابرام
ثمرهٔ ارادت است سلام الله و تحیاته و رحمته و برکاته علیکم
ادلاء افراد و طی مراد باطنا بیت رقعهٔ افری
سقیا لایام مضت مع جیرة کانت لیالینا بهم اقراما
اعاطی زاک الزمان و طیبه ایام کنت فیها من اللقوب
بیت یاد آن روز که در میخانه منزل داشتیم جام می
بر دست و جانان در مقابل داشتیم قصهٔ کوتاه از شمول
فیض پیر می فروش بوالفضل هر تمنای که در دل داشتیم

نیاز و اقتصار بعجز و انکسار بر توقف عرض رسیده و بیتی
ملتمس آنکه دور ماندگان و رماندگان را بالکلیه از گوشهٔ
خاطر فراموش نکنانند که گاه گاهی در اوقات حضور مجلس
شریف بگوشهٔ خاطر بگذرانند بیت الی بنی‌ام
وصل حاضر غایبان از دست کیر زانکه دست حاضران
از غایبان کوتاه نیست زیاده ابرام شرط ادب
نیست سلام الله علیکم ادلاء افرا رقعهٔ افری سلام
علی عاکف منزل به مثل من خاف کل الانام سلام علی
ملائکة کعبة تطوف بها تمرح الکرام یکلف در ابلاغ تحیت
و سلام و تصلف در اظهار شوق و غرام شیوهٔ اهل ناموس
و شیمهٔ ارباب ناموس است لاجرم خاطر فاتر در اقدام بدین امر
رخصت نداد مصرع دیوانه چه داند روش عقل سرای

توقع آنکه گاه گاهی بزمین بوس عتبهٔ علیهٔ سپهر مرتبه عطا قطعا نما
نف التحیة حق نیازمندی گذارند و درماندگان
درماندهٔ از گوشهٔ خاطر عاطر فرو نگذارند رباعی ای بی تو نشا
خاطر ما یافت که رسیدم از گلشن وفا سرت
از نکهت وصال تو شد پر بلندی فراموشت مبادا
احوال ما که بسته پریم و شکسته بال مرادات وصل و محاورت
متواصل باد والسلام والاکرام رقعهٔ اخری ابقاکم الله تعالی
الی یوم الدین ولا انساکم اخلاص المحبین والمشتاقین
چون قلم برداشتم و اندیشه گماشتم که حرفی چند از مقولهٔ معا
تباه که یاران بیاران نویسند و دوستان بدوستان فرستند
بنویسم صد تیر حرمانه بتیر فراموشش خدمتش و رنگ گشت
دقیقهٔ جبر قضیهٔ التفات دی بر خاطر نگذشت نه هرگز بنامهٔ
شفقت بسیار فرمودند فراموشان

فراموشان که نام ما را نام میبرند و نه بجستجو خامهٔ خام طمعان
پاس رابطهٔ آشنا بپیغام می فرستند نمیدانم که موجب این تغافل
حال از مقتضیات طریقهٔ محبت و دولت باقی است یا از
از اضاعت بضاعت مایه گاه غندو ... شعر یا کرام
آن کن که شایان کمی که نیست بدان زمانه بر مراد من کمی بانگه
بیامرت گذرانم همه عمری گذرانم که بیارم تکمی مغفرت خاطر
التماس آنکه برخلاف گذشته بوسیلهٔ نوشته این کمینه تشرف
دلنواز احوال ملازمان آن عتبهٔ علیه حضرت مخدومی
ارشادمآب و ولایت ملاذی ادام الله تعالی ظلال ارشاده علی مفا
رق المحبین والمریدین اگر دشواری کفید اعلام فرمایند شعر با
خاطر شکسته را بان تسلی حاصل آید شعر ای آنکه وقت ریعه رسش
نکرد فی قدقه پاکه ره بکوی تو سپرد ای عاشقه رسند سخنی فاعتمد

تا بکی این نفس بگفت و گوی پیش گذرد ؛ والسلام — رقعهٔ اخری

سلام الله تعالی و رحمته و برکاته و تحیات مبارکات و دعوات

طیبات منبعث از کمال اخلاص و غایت اشتمال مطالبه است

و شوق و غرام بتقبیل انامل شریفهٔ اشرف مطالب است تصور

فرما نیازمندی این کمینه بر عزیزان بتخصیص فلان

ابن فلان برسانند و چراغ قبر ازان حقیر بر تافت که برش و دلان

حضرت بر سر آید یا از سلک ملازمان شمرده شود — شعر — نکویت

که سلام مرا بآن جناب رسان ؛ نیاز ذره مسکین بآفتاب

رسان ؛ دلی و سعود و خوشم رسد رسیده ام ؛ بخاک مقدم

آن شاه کامیاب رسان ؛ دولت دو جهان است و سلامت

چاره ای متصل بر — رقعهٔ اخری — عیب تسلیم بهواک کیف اصطبار و دون

شاف مکر الک کیف قرار ؛ بیت ؛ هر دیده که روی بجالت نگریست

چون

٦

چون از تو جدا ماند چراغ نگریست ؛ هر چند که از دوری تو زنده یتیم

حیرانیم ؛ تا آنکه رخ تو دیده و دور از تو زیست ؛ انسان وقت

باید که این کی دست و پای سر او دولت و پای بوس شریف بخت

الضعیفه بدست فراق از پای در افتاده هیچ جهت جاهی نیست

متوقعه آنست که بهر وجهی توان سعی علی الوجه لا شتباع علی القدم

سر افتخار بخاک آن آستان سید و سر افتخار بر آسمان مالد

اما آن شکایت که رنج هجر سعی بالمذمه نشنیده نتوانی

که چشم پر خواب آلودی بیند ؛ بیت ؛ آن فلک ذره که سر رشته اجل

بصیرت است ؛ حاشا که گل دیدهٔ هجر بی بصر شود و مع هذا

رجا بشمول کرم بی انتهای من بنده با نعیم قبل استحقاق

استماع بکشاید و از آستان غیب علی احسن الوجوه مکشوف

نماید ؛ رباعی ؛ گر شاخ صنوبری بر آید چه عجب ؛ در هجر

بر آید چه عجب ؛ چون دل که ز فلاحیت وجود ست آنجاست

تن نیز اگر بر اثر آید چه عجب ؛ عربی : افدنتم فوادی و جهی

بعضی فی الذی بعثتکم لو کان عندکم الکل اطناب از آنجا

بیکند دو غلق عالی بر یفاسق ادانی و اعالی ابد الآباد ممدود باد

رقعه اخری

بالکه سبحانه اظهار شوق و غرام بتقبیل تراب

اقدام خدام سده مقام و قدوة الانام و ملجأ الخاص

و عوام مد الله تعالی ظلال جلاله الی یوم القیام نه مقدار این فقیر

مستهام است لا جرم طی آن مقال کرده و سعی در قبله

تفریح و ابتهال آن قله میکوید ؛ رقعه اخری بعد از عرض نیاز رضی

و شکستگی و شرح تعلق و دلبستگی بر رای آن بوس مجلس شریف و موقف

منیف خادمان آن آستانه و ملازمان آن دولتخانه عرض داشت آنکه

جناب محمد و ترک مجاورت کعبه جان و دل کرده اند و دل

سافرت در کعبه آب و گل آورده اند چون نعت قربت را

بعد از آن در حال در یافته اند و قیمت صحبت را بعد از آن

تمام شناخته مضمون این رباعی که بار عمری شب [illegible]

خورشید ار شیوه گم [illegible] چون هجر آمدن [illegible] شب

المنة لله آنچه [illegible] و در زبان خود گفته میل مراجعت نموده اند

و جهت [illegible] رسیدگی [illegible] عزیزان [illegible] دولت فرموده اند

بشکنیت گر داین تشویر [illegible] اکرم [illegible] حال [illegible]

[illegible] این [illegible] بطفیل عنایت آینه ضمیر منیر [illegible]

واقع شد بیت چه یاد اسمها که [illegible] سفارش [illegible]

نویسد همین [illegible] حضرت [illegible]

نویسده حق سبحانه و تعالی [illegible] آن محفوظ [illegible]

بعد از رقعهٔ اخری والسلام والود محظوظ نمولیکان از بهره‌مندی

نیازمندی و سکنز و هجر و شکستگی الخیر حرمان متلف در جناب

بموقف عرض رسانیده مشیر شوق و غرام بپای بوس نمایم

کرام زیارت از آنست که بتقریر زبان و تحریر بنان بیان

توان نمود مجملاً احوال احباب اگر کشتی فراسان در گرداب

است و احباب کشتی در اضطراب نیست کز شعلهٔ همت

عزیزان بود و ممکن چه امل نجات برسد سایهٔ معاکم معالی

بر سر اکاسرها عالی مد دیار رقعهٔ اخری بعد از عرض نیاز بسلسلهٔ

انتصاب و ایجاب معروض خادمان آن آستانه و ملازمان آن

دولتخانه آنکه خدمت مولوی کرم نمودند تشریف قدوم

ارزانی فرموده بالافرمان معلوم شد که سفر با جازت

نبهزواران حرکت بسیار پشیمان و شرمنده و پریشان و پراکنده

اند حالا عزم مراجعت بعزم همه وردی عجب بان جهت

عطی استغفار نیدا اند بیت گرده در گردن بعید

خجلت زردی عذر میخواهم زجرم اوطی بیش عام

فضل آن شاه کرام عذر ما باشد فضولی والسلام

رقعهٔ اخری آورده صبا نامهٔ مشکین رقمت

رو نهیجه جان تازه زرشح قلمت من مرد جواب آن نیم

لیک مرا اندازه این درجه کمال کرمت بعد از عرض

نیاز ضمیر دریشته آنکه داعی شده در عیه آن که عنقریب در سلک زمان

بوستان آن آستانه ولیت انسال الله قبلتا لتوجهات

ارباب القلوب والوفاق انتظام یابد اما بوسیله

بر ورت هوا و شدت سرما در توقف اتفاق امید داری

بعنایت حضرت باری عز شانه آنست که رسائل
بهار این سبزه امید و بستان کبر رعنا این شکوفه مراد شگفتی
پذیرد و زینت ابرام شرط ادب نیست قرآن وهم‌ها
با فضل و سعادت جاودانی تو اصل باد قرعه افرازا ای کیست یعنی
وفا کرده و دگر پیش تو وفا بجهد نیست مگر گریبان از قضای
نو وصد خسته مگر از بهر خدا آشنه و باز مگر اشتغال این ضعیف
بلطافت مزاج شریف است هر جا که باشد از تفرقه خاطر
عزیزان که محروم شوند اگر چنانکه مهجور مانده اند متاثر نخواهند
بعد هیچ جمعیتی چنانکه باید میسر شود نخواهد اگر چنانکه پیران عزیز
ترحم بر حال تقیلان ابنای حضرت شریف فدوی سرافراز گردانند تا
تا آنچه مصلحت وقت باشد مقرر شود و از معاصی قطع
استماع بدیع نمی نماید جاری احوال بعد دعا که متضمن مصالح دین

در دنیای شیمه و اتمع باد والسلام والاکرام رقعه‌های کرجلانیان
حضرت سلطنت سلطان حسین بیقرا سلطنت شعار
خلافت پناهی نقد اتیه ملکه نوشته شده است با که سبب و ثقابی
نقل رافت و یگانه عاطفت آن حضرت سلطنت شعار فرخ‌شی
پناهی ابر معارف عالیه محمود و ارکان دولت سکندری قدر منش
توقیف کرده اند بعد چون ملاطفه شریفه مشتمل بر نوازش رعایا
و شمالت عموم برایا و منطوی بر تدارک و تعدی ملکان و قلع و قمع
پاکان بالسیع جمیع نقیبان و شکستگان رسیده بهر یک
دست تضرع و ابتهال برداشته بدعای دوام دولت اشتغال نمود
و جمعی رجا واثق است و امید صادق که ببین این
دبرکت این ترتیب سوز بسعد تخم‌های تازه و نقشه‌های خاطر انداخته
انتظار پیوسته ملاوات دنیوی و سعادت اخروی منضمون

سقف نشکن بغیر عدل تو است ؛ آسمان و زمین بعدل

بپاست سلطنت خیمه است بس موزون [illegible]

عدل ستون گر نباشد ستون خیمه بجا کی بود خیمه بی ستون برپا

یارب این خیمه سعادت مند ؛ زین ستون تا بحشر باد بلند

زینت ابرام شرط ادب نیست توقیف [illegible] دعای [illegible]

رقعه اخری ثنا و رشد جهان ذکر شب [illegible] است دعای [illegible]

[illegible] صبح [illegible] است ؛ بهر طرف که کشد تیغ [illegible] چو مهر سپاه

خصم [illegible] چون نوازش [illegible] که از تیغ آن [illegible]

ظفر [illegible] نصرت [illegible]

کوی نیاز را از خاک برداشت ؛ [illegible] قدر [illegible]

باور [illegible] ذکر است [illegible] تضرع و ابتهال

[illegible] شکرگزاری [illegible]

[illegible] رسید ؛ هرکه [illegible] اخلاص [illegible] ؛ [illegible] هدف [illegible]

گوش چو آن شراره شنید ؛ [illegible] شریف [illegible] قریب

و نصرت جدید [illegible] انتظار رسید [illegible]

[illegible] فتوح [illegible] زبان حال [illegible]

[illegible] بیت [illegible] آن نقش [illegible]

[illegible] است ؛ آسمان [illegible] ؛ [illegible]

براه تو نهاد ؛ [illegible] فاصل دعا

مخلصان [illegible]

فتح [illegible] نصرت تازه [illegible]

[illegible] بیت [illegible] اخلاص [illegible]

[illegible] ابواب [illegible] ابد الآباد

رقعه اخری [illegible] بار [illegible]

آن ساعت که با ایم دولت دیدار رسد : یاد کر طعن فراموش کنیم

زدرو نیست : زانکه با باشی فراخی کردیم از آن غبار را : نوانند

بی بوما غم ای و دلی خبر شد مرا : نامه ایش نعو بیند جان طلعی کردم

آن طومار را : اضاعف مضاعفه آن ملاطفه و معاطفه کیم

زمحوای آن نامه عنایت آمیز و مضمون صحیفه محبت انگیز

بجان به شوق و ذوالقه زوق کشیده و تشنه نیاز افتقار

دیگر انگشت بر وقف عرض رسیده بنشستم و شوق و ارزنده

بعد از آن رحمت بعض خدا اوندی نیاری و از آن که به تقریر

زبان و تحریر بنان بیان توان کرد : بیت : دید لطیفه آن تا را ز آن

سر خواهی نخواهد دلم : تا رهم بیرون : شرح هوس آن از آن رازها : آن ازان که کوردم

لیک از کثب شد آن خاطر ندانم چه کنم : درج در گفتار کم در دل

بسیار سبا : ایزد تعالی مخصص داشتن آن حضرت را اسباب الامکان

مقبول گشت و چون تکلف در مراسلات داب شیرین و دبیران

است : شیوه شکستن نمی توان از آن اعراض نموده گویم

خدایا بارت تا من توانی بریک دوست خجسته نگارت

لازال مجد الکبریا و دنیا ابد اعانه

الفقرا بعد از رفع تحیت و تسلیم مقرون بلوازم توقیر و تعظیم مروج

انکه مسیح افتاده اندک عریضه معروض گشت و بعد الله مسیح بر گذشته

ی به بایه شکرانه آنرا اکثر اوقات صحبت با غرض شیبه و مطالبه عوض

بکار رسانی نظومات و چهم پیدا از آن گه دانند و از اینزر

وسیله حصول نجات دینی و دنیوی و وسطه علو درجات صوری

و معنوی دانشد در شرح عمر محکم بنکو کار تا تمام بر آید به نیکوی

والسلام نسیم محبت انگشتند و اوقعه فی المحبة نیران

وجد دگرمنا بان آمدی الینا کنت باس زری عز و بعد اضعاف الطف

صفر اوست تر زبان یاد کرده‌اند و از خاطر نیکان بنظر آمده لطایف
دعا و سرایکم رسید چون بود در میکنند و [illegible] نسب عن الاطالة والاطناب
فی الکلام المفضی الی الاسلال والابرام بر دعای اقتصار رفت حق سبحانه
و تعالی همکنان را از هر چه نباید نگاه دارد و از هر چه نشاید دور
دارد والسلام   اوفی وانهی تحیة البعد والتنوی الی المجلس
المعروف بالمجد والعلا استمع حیث ان انته [illegible] فروی [illegible] بوجه [illegible]
صحته کل یدی نمهه الله [illegible] الا الاحسن   خبر ضعف شریفه صحت
کرد بحسب یکچند بکر بود یا خبر مانده که ان کجا انرا ازان ضبوط بر سوال
حق سبحانه و تعالی همکنان را از عوارض امراض صوری و معنوی مصون دارد و [illegible]
عاقبت دینی و دنیوی مامون والسلام   لازال [illegible]
عمر الدین که تقسوم جنة لاهل الصدق والیقین [illegible]
بار اوقات بخیرات و مبرات مشحون   کفتم که کم [illegible] از دعای
[illegible]

حرفی چند بر عادت اهل رسم با هم پیوند دل گفته ابرام نشاط
ادب است بس کن که همین دعا پسندیده است بسند   انا هو پناه
لعل را زینت کردند یعنی سه نوازیچاره ساز زینت کردند بیداد
سری بجه کسب [illegible] زینت [illegible] شکرانه انکه [illegible] زینت کردند [illegible]
بپایه عزت [illegible] جادو [illegible] زینی [illegible] پیرایه الکتاب حالت ادبی
دستمایه استحصال سعادت سرمدی است فرزند است که آن پیرایه
معطل نداشتند و این سرمایه را مهمل نداشتند با ان دستگیری از پای افتاده
کان جنبش نمیشد و بابن در پای مرد [illegible] از دست دلها کان گوش
فرمایند   با اورع [illegible] ایشان [illegible] فرد [illegible] ایند [illegible]
در سینه [illegible] دولت جاویدان ایست ایزد [illegible] با همکنان [illegible]
سراغ خو صبور دار او وازمت خطی خو نفور والسلام والاکرام
لا زالت الافلاک حول مرکز ارادة دایرة والنجوم فی اهدایه [illegible] سایرة

جان
جزيرة گفتم که جواب نامه پیوند بر لوح بیان رقم زنم حرفی چند
دل گفت که از تکلف عادت و رسم بگذر که همین دعا پسندست پسند
خاطر شریف از تقید بمطلوبات بی زبان طلق باد و اوقات عزیز با استغراق
در مقصود حقیقی مستغرق باد چون یافت یک زلف هلک ببیوند
زان خط سلسل خبر ز اعتباد بیشتر گفتم که جواب آن تو بسم الله گفت
بس کن که همین دعا پسندست پسند سلام الله علیکم
وبرکاته آفتاب از طارم عزت چون ذره زر پایه قدر تو شرف
عالی شریف خطاب در جواب آن خطاب از زر بعقل خبر روی
یافت شمس در صواب الا انتفاع از جواب اسب سبولت حیات نقوت
بموجب سعادت جاودانی سیر بالنبی واله الاکابر تو الیه اسباب
نوبت قبیلات الیت آن باب محمد و اعظم اکرم الله تعالی العبث
عن ان یحیط بالقابه بل الالقاب بنظر و مضمون بسته بابه الیه خطاب الفضل

غیاث الدنیا والدین مغیث الاسلام والمسلمین
رعاها کرم بره
نارسیده تو بیدا با شنیده کتابت صاحب ان نوشتن خروج کرد
چنو با حسن بیتی در اشتی میکوبید عرض اگر هیچ جای از حوال آید
بحمد الله المفضل المحمود سبحانه تعالی که شکر و سپاس است فی ظائف احمد است
اعیان ملک و ملت ارکان دین و دولت علی الدوام والاستمرار بنظام
رشد و انتظار گر درج و دجله دولت چون خورشید نور
بو طلعت فرخ خور است ایا بای بیجا بما کم شفاف و نمک دم افلاک
فانی است بای عاف لیس بقصد انی اح لیس طلب ما انا ما لیس بلاد تفضل
خواهد محمود دست خالد نهاده ظل الله سد الایام واللیل بر عرفت الکرام
واعما محمد و بار جواب مکتوب سلطنت شعار حسن بک
نوشته بود لقد بلغت ذرتا و ذات کبر الا فقر اهل الفقر من فقر قصیر
صحیفه نجح عقیقت که صاحب الفضل تو فوج اعتنا و موفر شمسیات اقلام

الفقر هو الارض التی لیس فیها ماء و علف

دبیران عالی‌مقام سدهٔ سدره آیین و حضرت سپهر تمکین پادشاه جهان
پناه و شهریار معدلت شعار سلطان الغزات والمجاهدین قهرمان
الماء والطین رافع ألویهٔ رایات نصرت منصوبه فوق
السماء وآیات جلالت مکتوبه علی لوح البقا عز الدین حسین بن
علی بن عثمان گردد منتظم امروز امر حج ونظرا چو گشت بادیه
آبادان و بجای سموم وزد در ریگ بیابان نسیم روح افزا که گوی
که پای بر آرد به تیر از رکاب براجل کفر شمیم صوت عطر آمیز غزا
نطق ظل عنایت او بر جانب صاحب کرم شکفت نزد او بخش به تیغ تیز جنبش
جهان از حادثه گوید بیش در امان حضرتم سبب راه رحم
بر سپهر حادثه را به عهد معدلت شی نیست ظلم گشت تیرا جزاه و نکاله
جزاه الله خیر جزا بشمول استخلاص اصحاب بیت الله نعیم
در اندرون حرامیان دور از راه و بستر از لوح صحیفه عالم کبیر

جهان ستان بوزیست غزا بر کف رنواهی کر بست روضه بالبلخ
آتش کن بادیه شوق بجمال کعبه بر لوز اخضر با تازه و جدید
جنبش جگر سوخته کان مرکز جمع و اجتماع انفرة با اندازه گشته امکان
هم دل و هم زبان روی بر زمین نیاز نهادند و دست دعا بر آسمان وظایف دعا کوب
ادا کردند و مراسم شکر گذاری بر ادراک برکات اقدام کان قیان
حوالی بیت الله و حمی من اقدام غزاة الغرب انکام بر قلیل وفتح عهد اوبش
الاسلام مفصل و معاقد مع امال و امانه اعداء نساجد و بلال و عسکر عزو نهبل
بأمر بانی دار الله الابهار

برق بهوا من حمی نجد وهبت نسیم سحرة من ربی نجد فزن شمیم ذلک
البرق سلام مستفهم جوی ومن شمیم هذا الريح اصبحت في وجد كنت بعدا
عن نزول صحيفة مكرمة من زرعة القرقرود المجيد بهدی آمد فرو نبع كرامت
بر رشش نامه اقبال دولت بستره بربال پرش نامه چون نامه جاهی

بسر زر گزروی آن یافت بر جان بشام دل که شام گرش

نون والقلم و ما یسطرون که جا بر زبان کون در نظر آید غیب

مکنون در کنج نامه لا ریب مخزون ابی در سلک قلم سعادت

رقم در یک نظم بدرر شرشا شتهر با انتظام بر غیبه جمال نامه ای این

و چینه کل صحیفه صبون آمد اما قیام الست و ست النیم رتبة النح

امراء الاکرام و واسطة العقد اللباب و الایام بلکه انگشت نمای سبحه کرامات

صواب مدرس و مجلس آرای نکته پردازان مدح انس خواهد بود کتاب

که درة الدرج جوهرة نظم یکون ایک التلطف و واسطة العقد ثمانه فلک النجم

عنه وحدته خطوط بیکن علی صحیفة الورد علی الکتب و قفا حضرت صدارت پناه

بتوقیع فرق الطیبه و الزند زان گرامی نامه بار سلکی در عقد گهر

است سکه کرده سبب از عقدهای گوهر شش شد هر سبب

ستو رشی بیت ناطقه مشاطه وار از گوهر پرورش

جمله فکر ابیض

آن تقاب صبح سعادت فانح و دقیقه از صحیفه آن لمعات آفتاب

عنایت لا یتناهی از انتظام سلک بغیت زبان بوستان محبت پیش دو شو

بار در بار شو و چشمه تبات یا فتکان بارگاه دولت رد نه از فزون شام

امید کرده ما کلبه فراق را ستار فته و دیده انتظار کبوتر آن دیده اشتیاق

منور کرد انیده قطعه اخری بیت منت ایزد که ایزد که از نر نکته

لطف و جمال خاطر غمدیده را سرمایه شادی رسید از تسلای آن شد

کشوبه و ملال تخفیف ترنه ایان نغمه شور انگیز رسید انقلاب

آن معاطفه و ملاطفه که از فحوای آن مطالعه افتاد بجرد شکستگی شیوه در بکی

بموقف عرض سیرنده هر تحقیق تصدیع دلبر این بیت اقتصار رفته آمد

بیت امید دار چنانم که فیض فضل ازل همیشه کام ده شاه کامران باشد

بتعطوات لطف نقلی بیاراید که عطف دامن از ملکه سواتش و السلام و الاکرام

قطعه اخری بیت هاتکه که فاسد نمرد قصه آن داستان رسید مردی

۳۰۲

حدیث لب آن شاه جان ریخت دل را به تب قرشی بی دارا؛

چه نزاکت ستیزی و دوران رسیدند؛ عنایتهای تازه و نوازشهای بی اندازه

که از علامات معرفت شناسی که مظهر اوصاف الهی و مصدر

الطاف ناشناسی اند با مخلصان دعاگوی و دعاگویان یکدلی دیگر در نظر آورد

پیوند و هر آینه رابطه اتحاد دوستی و دولت و واسطه ارتباط

و حشمت خواهد بود؛ بیت چون شاه آن ناظر ریش پیوندد؛

مرید جان قدر خویش بیوند؛ فروغ تاب شد معدلت کیش بود

از گوهر اخلاص درویش؛ زر درویشان چو حرفی که از سر بپیچد اصل

که قصد خویش دارم؛ سخن و لاف عاشقی بیعات هیهات

گوش شنید از سر زمین نقش و اثبات؛ بس است این چنین از درگاه

ابشان؛ که بشکم دلکی بود که راه ایشان؛ حق سبحانه و تعالی اولیا ... آن

تا ابد انده کوتاه گون ... کنند و دست و رفعت بر دولتهای و سعادت ...

سدهٔ افزون فیروزی و تاج محمد الکلام علیهم الصلوة والسلام

فیضه انوری؛ بیت باکه سحی نه چنین که بار سرا فوت شدی

خوی نکو است بجیب عدالتکه گردند دشمنان تمه راست پیکر

دعوی واپر چه جاشنی سپاه چو کشور دل اقلیم جان مسلم او است

نامه خبراز مصالح استقبال مصالح جمهور انام و صحیفهٔ مشتمل بموافقت موافقت

کافهٔ خواص و عوام از ساحت محیط جلال و دولت و اقبال حضرت فلک

پناهی سلیمان دستگاهی اعزالله تعالی انصاره و ضاعف مکه واقعه ارده بک

نسبت آستان نیاز و انتقاد که آثار القبول و اطرافه القبول به دعاگوی در دلم ...

و ضمیر خواهی ارکان ملک و ملت بیکدیگر رانند رسید و کلاه گوشهٔ قدر تر ازان

شان باوج عزت و کرامت رسید چه یکدل و یکزبان بوظایف شکر گذاری

میمون و متعال قیام نموده و قواعد منت و سپاس وا دارین کار فرمود میگویند

بیت خسروا قاعدهٔ عدل افزون کن که زعدل عرصهٔ ملک تو ...

بدو فزودن خواهد شد فتح و نصرت ز خدا خواه که با منت خلق
منتی کر بگه سر است نبون خواهد شد لا یزال دولت موافقان در عون
از دیار بار و کردن نی الفاف در ربقهٔ خضوع و انقیاد
از نور ازل لت منور بادا اکرام ابد در تو مقصور بادا
عنان عزم تا بسوی ملک همه عدلت مسخر بادا ملاطفهٔ شریفه [illegible]
سر از انتظام امور مملکت و ملت والقیام التام مصالح زبن دولت
کیان مخلصان دولت [illegible] مخصص رسید زبان شناور [illegible] بر [illegible]
کو بر شکر گذاری [illegible] و بلسان خیرخواهی گفتند شکر خدا را که بود
اثر لشکر عصف جنگ و خصومت بدل بنی اقبال ز بن کهنه دیر
غلغله اندافت کر القلع [illegible] انگیز [illegible] زدی دم [illegible]
دعا و دفق این همه نیابت عدالت دولو دین همه [illegible] نواز
عدل از [illegible] گر این [illegible] بود فتح ممالک همه آسان بود

باد بقات ابد نزا اکرام [illegible] تا بود امکان بقا والسلام
بر ضمیر منیر دولت توامان آن حضرت که آینهٔ صواب نمای مصالح دین
و دنیوی و مرآت صورت کش [illegible] مقصد صوری و معنوی است
روشن خواهد بود که چون حضرت ذو الجلال والاکرام از آغاز تا انجام جمیع مطالب
ایشان را باآنکه تهیهٔ اسباب ظاهری [illegible] فضل تمام [illegible]
است و بتوسط احسن نیت [illegible] مطالب
وار [illegible] از اطراف و اکناف مسخر گردانیده است [illegible] که بمقتضی
قضیهٔ لقد احسن فیما مضی کذالک [illegible] فیما بقی [illegible] در [illegible] امور
[illegible] مستقبل [illegible] احوال ماضی [illegible]
ظفر است [illegible] در ان [illegible]
دانسته [illegible] والسلام والاکرام
[illegible] بلندی [illegible]

که نه الغ بیک بهادر بخلعتهای شاهانه گوهر و دیگری یکدل و یکرو در سپید فوت

سرای ملازمت و ... دولت و دبدبهٔ ابتدای برشد و انتظار

نهاده و نغمه غمخوارانه فراق و ترانه و بیرانه اشتیاق اینست

مبارک طالع کان مه بشهری کند منزل ز وصلش سر فراز و بان

باقبالش بنازد دل چه حاجت اختیار ساعت سعد زایل

او که ساعت را سعادت تماشا شمرد از مقدمش حاصل در مطلوب

لکن عنایت نامه استعفا را از آن معنی که چهارشنبه آخر سفر بان شاء الله فیه

است زیرا بی‌نهایا تا از انشا دعوت توان بود که بعضی از مفسران بوم

نحس مستمر را که در کلام مجید واقع شده است چهارشنبه آخر سفر نوعیه

آورده اند و پوشیده نماند که نوست آن روز نسبت با هر صاحب شفقت

و شفاعت است که کافران و بدکیشان زند زیرا که نکبت و نکال

و هلاک و استیصال ایشان در آن روز بوده است اعتبار باب

وفا و نفاق که آن انبیا و متابعان ایشان نشد در غایت مبارک و فرخنده

است چه که کمال و قوت و غلبه ایشان در آن روز سابق است

بر دوست مبارک است بر دشمن شوم چهارشنبه آخر صفر

لکن برادر سه شنبه سفر یا بیرون است ربط داشت که با نیک‌نامی بودن

شنبه دیگر بیرون شهر و ولایت بر طلوع سلطان حضرت مبارک آید و در سال

چهارشنبه نیز فرخنده و میمون می‌آید بینه کوشش زبیدا است

که قدر ترا فراغت نیکی که به فضول کنند با اختیار منجم چه حاجت

که آنکه بر تیر گرفت نزول کنند حق سبحانه و تعالی دولتی از عقد ادراک

فزون و ساعتی از اوطان انجم و افلاک بیرون شد روزی کنار و السلام

آمده مرغی بر گلی در نغمه بر وی طعن از سنبل تر کرد رنگ

مضمون خط انگیز این قران دیده کجا تو کس نشنید که از تو بار گران آورد

ریشهای اقلام دبیران عالی مقام شده و صد و آیین نظام لا یزال محفوظ

مقتدا الشفعا الملوک والسلاطین که رشحه همت لب تشنگان

در ملک سرمایه نوبت گرشنگان بود و بس بود هجران است که فی

ابهی الوقت در کسوت بامین بقیر انور البقعه رسیده

روضه جنت از خضر این نامه وصدیقه اصناف القرب اند رنده بخشیده وصول

این دولت وصول این سعادت وظایف شکر گذاری بحال متعال

در کرامت ... بر افلاطون تعطف الا ابرار درگه شمامن

الطاف السلام بر دعا اضعف ... آید برتبع ... در ان

جهان سرایا برزق ... که ... اد ادنه ... نده و ... شاهی

نمت ... ما ... وشامنده و پرور بارك والسلام والاکرام

ما که ... بنام ... آن یرد ... بر ... با برادرش ... ما

بنام ... بنده ... فقط ارزادن آمد از خدا افند ... عنایت

نامه ... چون بانواع ... شمون ... رفعت ... اوقات

مبارک ... شفقت ... یعنی ... اکار ... پاک ...

19

سخن غزل ... این اکنون سلطنت خستندن خوب رنگ دار ... بکم خط نا ... کور

سعادت دار و والسلام والاکرام ... کریمه ... مران

فلک جان شد ره است ... با ماس ... خون ... بی ... کنه ... بیز

بر ... خون ماسته ... دین طرفه که جرم ازطرف ... است

بعد از تجدید وظایف محمدت و تمهید قواعد مقدرت ... بود

انت ... ان عظیم القدر کبیر الشأن که اما ... ریفه ... انبه

ز ... الله ... ات ... اد ... قبول ... رشته قلمی ... آورند

بعد از ... ضعف ... رتب ... زبان ... کم ... اخلاص ... جوف ...

بنده اند ... ... اخلاص کنند ... ان ... با ... زرشته ...

سلیم ... از تقدیر علیم ... جلال ... اقبال

یکی ... زحضرت ... العطا ... الدعا اجابت رجعه ... ب

لب ... بال ... سل ... نظر ... حالت بر رعایت ... بیاد ... ات

سعادت ... از ... نظم ... که سعادت ... شون

با کمال آن شکوه است و ... صوری و معنوی ... اخلاص این ... [illegible]

مسئلت ... سمع اجابت مسموع باد و ... [illegible]

سلطنت پناه سلطان ... [illegible]

هر که اگر جان بزندان کند ... [illegible]

پو در فرصت ... دل چه غم ... [illegible]

بر ... ضمیر ... [illegible]

به تبجیل ... آن ... [illegible]

آن ... آن ... [illegible]

... از آن کار ... که اقبال ... واقبال

... بار یافت ... اقبال ... [illegible]

لیکن ... [illegible]

... [illegible]

متضمن الصدق و صفا ... نکهت ... از ... [illegible]

... [illegible]

همه ... شفقت ... و ولا ... [illegible]

که این ... داوری ... کهن ... [illegible]

با اقبال کامل ... والسلام ... [illegible]

بلسان ... این فقیر ... [illegible]

بکذارند ... اخلاص ... [illegible]

راه ... مطلوب ... [illegible]

... صورت ... [illegible]

ترک ارسال ... [illegible]

... [illegible]

که عنقریب ... [illegible]

بر ... دولت ... [illegible]

لطف عطا میمن فال حسن جمال تبرکه وقت آن آمد

که زین نیل حصار سوی بنمای [illegible] شب وار دیده ما [illegible]

روشن کنی شیشه [illegible] مخفیات دوست [illegible]

کام رست و سلامت والسلام

مانده ام که فتنه [illegible] سرت

تا بو که کنم کسی بخاطر گذرت گر مرغ پر رسوی تو پایا دو زر فواهم کم

رهیم [illegible] سرت چون قلم برادشتم و اندیشه کاشتم [illegible]

رقعهای متتابع که درین چند روز واقع شده بود سخن [illegible] دل نگشت

و صورتها بخاطر بگذاشت اگرچه آن نیز قضا از رفته رفته اقصد [illegible]

داد واف شریفه را ثابت بی تقصیر نه کر غلام شو آن نامه [illegible]

و بخواهم بعد آن در دیگر بو [illegible] نبوی و صلات [illegible]

تحیة که چیز از دل برآید همه جان یار را

مفصل باد والسلام

بادا فزاینده شمیم آن [illegible] منتظر [illegible] المظفر

[illegible] با صبا [illegible] کمال محبت [illegible] شمایل

و [illegible] چون تکلف [illegible] شرح شوق [illegible] الاحوال [illegible]

و [illegible] الظهار [illegible] القصص [illegible]

[illegible] از رحمت آن کشته و بسط آن [illegible] بگوید

جز این کار [illegible] که در نقل [illegible] شد [illegible]

[illegible] از دل [illegible] برای حق [illegible] والسلام [illegible]

[illegible] چون [illegible] بکند [illegible]

از بعد [illegible] شکایت [illegible] شماری ایام فراق و شکایت

[illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible] التماس [illegible]

که باشد در پیش آید ـ در آن فرخنده مجلس پاشد باب

زمین بوسی بنظمی که دانا ـ زمین بوسی دعا گویان رسید ـ دولت ار انتها

مصون و مسدود است از انقطاع مأمون مبتر باد بالنبی و آله الامجاد

سلامی که از سیمین تبر زندان ـ گشته عقد هار رشته جان سلامی

ارکنگره الام ـ دل اصحاب دلان آمده در دام ـ سلامی و رشته از فردوس

اعلام الف در روی گشته و قدم چو طوبا ـ بر برلف الف از پیچیده میم ـ عیان در بیان

طراء عین تسنیم ـ تحفه صحبت شریف و هدیه مجلس منیف که ابنده معروض

انگه چون خدمت مولوی را شرف رکاب بوس بنان گیر شده بود ـ شاعر بزرگ

اوستاد واجب نعمه لا برم این رقعه دقیقه ابمصحوب رساله که بخدمت بخیره

پرکسره مخصوص فرستاده شد اگر بعضی را انشد معروض نموده باشد رسیده والا

هر چه نه مقبول ان کسست ـ باید اکثی از صحیفه ادراک شست

دولت جلال مطلعی سعادت اقبال بر مجد اکمال مستمر و متصل باد

که بخدمت خواجه عبد الدین مکه نوشته بود بعد الکبریا و حقائق اعانه الفقرا ابو الدین

تحیت و تسلیم مشحون بمواسم توقیر و تعظیم مرفوع الکه سبوح افلاک که افلاک عرش مخلص

کشته و که الکه سنبله گشته زیر شاعر که شکرانه اتراد اکثر اوقات صبابات سبب نرخص

و بعد لابه بوضع بکار آید از ان نظر بانیم و چرکاری مهو رسانی گذرانند آنراز و سیله

حصول ثواب ربیع و عیون داماظ مقرر رجب صره ربیع خزون دانند

در تربیع مرقوم نیکو کی ـ تا نام بر آید بدست بنکو کاری والسلام ـ نسیم

همت بسی کلک تحفه ـ و داد تحفه ثالث نیران دهد ـ و کرده بان اهداء البنا

کتاب باشد زرین عزیمه ـ اضعف الطرف که فراموش شاهان یار که اند قبولی

و از خاطر مرکب نزدیک نظر اکبر اند و طایف هاکون و مراکم ضمیر بوسی در آن نیکو کتو نشنیدنی

ولی شیئا من الاطناب فی الکلام المفضی الی الاملال و الابرام بربعه انتقاد ملک نشین

حق سبحانه و تعالی همگنان را از هر چه شاید در پناه والسلام

و طفل منی را بنبات حسن پرورده ـ غنچه صبح را از طره شام

رشک [illegible] زلفان که قصه کوتاه شب [illegible] را پاره پاره

بر [illegible] آفتاب صحیفه شریفه [illegible] بمثابه [illegible] لطیفه [illegible]

[illegible] نزدیک [illegible] مشرف [illegible] در صورت

هر نقطه خطی [illegible] از عکس هر حرف [illegible] برخوانده [illegible] و از شوق [illegible]

شکوفه غنچه‌های شکر و نثار [illegible] گلهای محبت و دعا

شکوفه [illegible] آری [illegible] لطف تو [illegible] گلزار و گلستان‌ها

خارستانها [illegible] بهارستانها حکایات [illegible] شکایت [illegible] بیماران

واضح شده [illegible] ازین [illegible] تقریر [illegible] تحریر آید

[illegible] است

[illegible]

[illegible] لطف [illegible] بکند [illegible]

[illegible] ارادت [illegible] نظر [illegible] بکند [illegible]

والسلام [illegible] قلم [illegible] است برما

[illegible] فرستاده است [illegible] مانده است

[illegible] کرده است [illegible] شیرین

[illegible] من [illegible] باد هوای

[illegible] نامه [illegible]

[illegible] منظوم [illegible] سفینه پر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دانان سخن وری شیرین زبان نظم گستر عقد جواهر منظوم آنرا گوشواره سمع قبول

دانسته اند بلکه چون بلبل گویان فصیح و متکلم نغمه طراز پیش آن بر روی شاهد معنی

بیان گشته اند ای بیرون [illegible] کلک بلبل [illegible] تهمت بال بگشاید [illegible]

در مجلس قدر دانان [illegible] طبع جوانان [illegible] خیالات

گوگرد [illegible] صدق دار [illegible] ره و در [illegible]

تحفه [illegible] نظم ترتیب [illegible] اند [illegible] این نظم که گویم [illegible]

نیست کز یک [illegible] بار دیگر شده [illegible]

هست بیاض سخن زرشحه طبع گوهر ریز تازه بار و فصل بهار

نوبت نظم و الا بر شد برآوازه والسلام

لاف شوق [illegible] رسم ولیک [illegible] گرچه [illegible] زبان [illegible]

کف [illegible] بعد از تبلیغ سلام [illegible]

شغل [illegible] نامه [illegible] نامه [illegible]

رسیده [illegible] سینه اندوه رسیده را [illegible] الف [illegible] ما از آن [illegible]

وقت [illegible] غنچه [illegible] که از شکفتن آن باغ طبع [illegible]

[illegible] که از [illegible] آن رنج [illegible] نما [illegible]

لطیف [illegible] زدن از [illegible] کهنه [illegible] افزون [illegible]

در [illegible] کلید [illegible] شوه [illegible] زنگ [illegible] آتش [illegible]

بازار آن جواهر [illegible] کو [illegible] آن [illegible] پند [illegible] لؤلؤ

[illegible] انتظام [illegible]

وآن [illegible] کعبه زلف [illegible] دل [illegible] خوب [illegible] آفتاب [illegible]

دگر ای [illegible] زلف [illegible] قرب [illegible] مقام [illegible] دل [illegible]

[illegible] گل [illegible] معانی [illegible] که

اگر [illegible] جمال [illegible] الکمال [illegible] آید [illegible]

این [illegible] لطیف [illegible]

درشکل با تمام نظر شریف شد متحمل والسلام

صحیفه از فتح گشته و از کسر و اشک بسا افاضه نامی که ... [illegible]

تا دیر ایام انتظار رونما الایام احبت راز جانب ... بر ... [illegible]

شریف شد بصورت لطیف ... قلم تحریر ... تقریر گشت ... [illegible]

در صورت منتظران زاد به اخلاص و شفقت و اتحاد و اسان که ... انفصال

را سرور روح و فتح ابواب ... فتوح احمد ... بعد آن ... صحبت ایم

در تسلیم ... تم ... عشق و ... [illegible]

... زلال ... حال ... [illegible]

... قصه ... [illegible]

... علم ... لفظ ... [illegible]

... بدایت ان ... [illegible]

التشوق والغرام و نهایت آن محدود الی یوم القیم والعیان بنیهما ... [illegible]

اما الاجابت ... [illegible]

٧٤

اما الاجوبه من الملک العلام بعبودیت نیازمند رب ... و انبساط ... [illegible]

و شرف بنیل شرف ملاقات شمس انوار بحروف شربت و قلم دوات

در ... قلم و دوات ای ... انوار ... [illegible]

... آن ... [illegible]

... بگیرد ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

بیت آفرین قصیدهٔ بر بدیهٔ که بیش کوکس سبق از اولین و آخرین برده

روی نمود مو بطایف از منشیان که بران کتاب لطایف انتساب

قطرهٔ شبنم که تند بر گل سیراب بشانه که آفرینش نظمی بر [illegible] تو اندبر گشت

در سرج مقل کمر ریب بشاید الف [illegible] که بند تیف [illegible] شکفته

بو انده دیقت [illegible] چون موی بجای [illegible] مقل و [illegible] بین [illegible]

تن [illegible] فرق [illegible] رشته [illegible] چون [illegible] برفرق [illegible]

بیت که بنظم [illegible] استخراج کرده بو انده [illegible]

نکته رسته رسیک انتظام [illegible] از ان [illegible] ابعاد [illegible] دار

نقد و طبعدان [illegible] اغراز نسب و شغل [illegible] زینت [illegible]

را ایند [illegible] شریف [illegible] این نوع غرایب و بدایع [illegible] کثرت [illegible]

وسو [illegible] علامت [illegible] التفرقه [illegible]

بالن مانع [illegible] از این سعی استید دار [illegible] التماس [illegible]

قوله بوده و معتبر است بران برست ار زیب [illegible] سمت [illegible] تمام دارد

راحت و رنج چون بو گذران [illegible] که [illegible] بهر [illegible] دیگران

زنگ [illegible] باشد [illegible] راست [illegible] دیگران

از پی [illegible] کمان و [illegible] از راست [illegible] کمان زیاده [illegible]

[illegible] که چون [illegible] رمز [illegible] اصول و بنا [illegible] نکته گویم

فرد [illegible] چون [illegible] ذوق از وصول [illegible] آن

[illegible] ابدی [illegible] الاخلاص [illegible] تذلل

[illegible] شمول [illegible] دولت [illegible] شریف [illegible]

[illegible] از فراق [illegible] اعظم [illegible]

[illegible] که [illegible] آن [illegible] اختیاج [illegible]

[illegible] آن بیت [illegible] که چون [illegible]

[illegible] که دانش [illegible]

بیت

کرامت فرمید که این مبیّت رتبت آن محض تفرقه نمید و السلام

والاکرام   به اوالو وظایف ... اقربان با جابت سمع الله

لمن ... مرفع لنگه ... قصه رسید و قصیده جدید آمد

چو حرفی چند خواندم زان قصیده ❊ دل خاصان اندر قید قصیده

دیدم ❊ دران اثنا چو چشم بصیرت کشاده جمله را صاحب الهام

هر چند از مطلع تا مقطع از بیت و مصرع خاطر عبرت

نفوذ مباهی بهر حرفی فرو شد چون سیاهی به هیچ نقصان

جز آنکه رفع عیب الکمال را در حسن کلام و لطف مقال کوشیده

بودند و از هیچ جزی ساخته این ناقص الباس او اوصاف

کمال پوشیده بودند بنظر اندیشه در نیامد آری هر آن طرحی

چهره ... آراید از ... خط گشته لی دفع ... زنند از فوای

آن چنان معلوم شده حدت این را ارادت قبل

برقبله مقصود و اعراض از تمامی پوشیده گشته است الحمد لله علی ذالک اگرچه

در تعبیر او صورت ... در کسب اشتغال ... چون ملایم مزاج ... طرف عزیزان است

مبالغه ... چو ... مقصود ظاهر ... وصال ظهور ... کمال

ظهور ... کرده ... جمال ... انجا گشتم ...

... اندر جوی ... آب جوی ... چشم ... آب جوی ...

از آب آگه هم با آب وار ... جانش ... ارحجاب حق ...

و ... از حقیقت ... مقصود ما آگاه کرد انا و ... همت

از ... کوتاه و السلام   ... ازرنج السدم

... عروض لنگه ...

... قصیده ...

... بر ... نیست ...

... ...

که بسنجد بهجه

بلکه تنبیه غریب و عشر آینه بعض قصیده جامع الفواید که بر سنن کلام الهی
و حدیث نبوی که مشتمل بر نصایح و کشف فضایح فرد بر نکات در فاوه دانست
دینوی و باز مانده گان از لذات کمالات معنوی است اشتغال نمود
کی آید بجایی که از آن نمد کلاهی دوران تقابض از خود بر خود کرایی عارض
نقشوراین می‌بکند که غرض از آن تبرو تشنج و تقبیح و تقریع ارباب است و نفش
دانم چش تاب بارشرح صفون ریز است چون او صاف خود
بس است نیست حاجت که در دو بین آلایش زبان گشاده گوش
بهمزاده تحقیق از ملاقات صوری هرزه قیل و کران بر کران
و با بود و نابود خود را در زاویه خمول و حرمان از امید
نزله طلب وی بستی است که هرگز روی بستی نبیند
و وجهه قصد وی نابودی که هرگز کف وجهه بر آن نشنید
ویرا چه طاقت آنکه در کوزه نشسته و ابواب دخول و خروج

٦٧

بر ظهور به تصویر صورتی چون آجی برت شاد و خنده شمع شادمانی کنده از آن
نشانه برب زند و گستن عهدت و خدمت بردار از آن جهت جهت
آن او که دل آنجا کستن تنگ بود با چمکسان کار تنگ بود آنو که
زار از این میدان تنگ بود بانگ صبت نیست چه آنکه بود هند او درین
ولا نورث وقایه قصیده که بهوت فکرت از فضل المقدمین نه داشته خوا الصورة
الفراغ با ... و اعلم الناظرین خسرو دهلوی هند و النقل بالنعل در طریق
آن شکفته بیتی چند کلمه شده او بود خدمت فرستاده شد است
... رفعت ... وارسن ... والدعا بظهر الغیب
اقرب الی الاجابت بلاریب والسلام
بسمتم یکی رساله پر درد رساله ... رساله ببرد الف رسالة
و رسیده کرسی ... کرده تعالی بسر وقت ... مانده کان آرزومند
... خاص ... از جانب ... اهل دل

بهر سطری از تحریرش چون برس باد شوی عارف بابلی
کل اندوی چو نظرش را بلوح دل کتابت نبریتی از آن نامی کرامی
حق نسبی بنوز چشمه آن فیض را از آلایش تکدر مصون دارد و از
وارد آبی رسش نگاه دارد نایبون والسلام ای یار جوانمرد
زمین منزل یار آمد بدلم ز آمدنت سرور و قرار نامد بقرار ازین قدر جانب
زنهار اولا ببر بالگرد انبساط اگر نه به چند روزی رشته قلمی از مکاتیب
آن آستان رسیدی و نفحه کرمی از انفاس آن را استشمام ندیدی
بر دو رمانده کان بدماغ الحوری گرفتار زنده کاسب و زنده کانی
دشوار آمدی و ازین جهت که این طریق مدة اللیالی و الایام استمرار
کیرد و این قاعده علی مر الشهور و الاعوام استقرار پذیرد مستلزم
زخم کلفت و نفرة الفت گردند و ادارم زین ابتدا ادارم
دولت و سعادت مستدام باد والسلام والاکرام

بانگ گفت نامه کار کاه فرامش صد لطف او خوش نبرد هم آنرا اثر شم
گریبان تو در پیش از سر مجنون آن را از جانب دوست پیام
چون رقعه الشریف لطف و عبارت لطیف متضمن بیان حنان
در جودت حسن بیان فرو کرات خوشتر تصور کم توان کرد
بمطالعه این فقیر رسید انبساط صحیح بر دل محزون و سینه مجروح در تفرقه صد ود
گشت و باب جمعیت مفتوح شد نایره شوق وصال اشتعال یافت
و داعیه سرنفضی مواصلت اتصال اکمال پذیرفت ظاهر چنان می‌نماید
که عنقریب اقتضای این نیت و تحقیق این امنیت که چه آمده
بواسطه تمادی ایام روزه و تضاعف ضعف هر روزه موعد این
را بعید انداخت ان شاء الله توفیق اصلاح دینی و دنیوی رفیق
گردانا دو السلام والاکرام چون درکف آن والی العمل
قب ریحان آینه زنگ به دل از فا در انجمن

ظهور شعر جلوه نما نی زبکی که کان پسند بده شهم و بده مرد منقش کلم

مردم دیده چون در هیچ کافوری نشسته واابرام ریانت شهیدان

پیشانی فلک چون بسر بدین دیار رسیده اند و زین مراد ارامیده

آزاده دلان یک ان شب بنده شوند وز تکلف جان

بخشش زنده شوند شکر این نعمت را اگه توان کرد

این موهبت را که تواند اعوان به که ازین گستخ دست بداریم

و بدعت الولت دست بداریم دستی که زدعا کو بدین

یار بالا دستی چه زیر دستان بار منشور کرم بنگ ب بار انامه عمر

لنگاگه سوال این نکه دست دارد والسلام والاکرام

ای وصیت اسحاقی اقرب زمن مقلت علی اماقی انزیح فراق و محبت شتاقی

صرفی کنم نقش علیه الباقی برکاکه قلم شنرا کنم در جواب نامه

بنازکشم چینی ینیم کو باره نا گفته بکم و نه نوشته از ملالت خاطر شریف اندیشم کنم

و بر ولایت اقلیم بیشه سا نرم هر که بر من نیز بجرت آید بدان

تحریر رسالتی کنم با فر زبان نیستم گوزم چون سخن کردن بنظار عالم بستند

کردن نوشته شد بو که چنان اتفاق افتاد که قبله سید به هرات نقل فرمان

واقع است تخصیص جای بیسه بر جمیع بلاد این قضیه شایع است

در نوبت حسن به آن اوج کمال از دست رقیبان نکو خصال

چه شرق و چه غرب و چه جنوب و چه شمال از جور بر است و از جفا مالامال

نوحی بر سیر ربت لا تذر علی الارض ریا ای گوید در هیچ دیار ازین طایفه کس

دیار نگذارد دوست عالم حتی فی حقوق مسند ایشان گذار

بر اسو این بر بود مفقود است و از جلیه کمالات معدوم حیثیت انکه

و تحفظ بر صل کما ینبغی دارند و بالکلیه باب نگذ ارند

برانکه جلال رسوم تقدس نیاز بر ربوم للات

لکیلا کارهای دینی و دنیوی بر اساس صدق و صواب

بسکلکن

بارد واسوه صوری و معنوی در غلوی خیر و ثواب ساری باد والسلام

والاکرام باسم ز صفای خاطر پاکش من آینه توان نگه جستن

بوده صبح سود بر دو نشینی در بین نامه عکس خوبا فتو بین دارم زنده

دیده دلم خون ریزد تا بوصف نکته لطیفه انگیزد وین نامه رقم ... از بیان

برخیزد باد واسطه در این وصل آویزد اگر نه نامی و صحیفه گرامی

و لمات نفحات کرم آن قبله اقبال و کعبه آمال و اهل است در ...

از ایام دوری و ادوات ... آتش واران را تازه گردانم

و تیمه مقصود ... تا انبه بشکفند ... یک گلبن ایستد ...

نوید یک ... مقصود بصد سالی ... ناطقی نامه ... شکر این نکته است

است ... فانه را ... عقد این موجبت ... را اجرم ... ادای

آن شروع نمود ... منتظر ... لا یزال ... بجلال ...

برسیمات فضل الهی زیاده باد و بودهات ... آن تازه ها باد انداده والسلام

٣٠

ثم جواب ... دشت ... از ... لبان ...

در ... ابستد ... گشاده ... تا ... برکشت و ...

استه تا ... بحصول ... وصول ... است ...

مصلحت دینی و دنیوی ... آن ... است ...

صوری و معنوی ... مربوط ... اجمل و ... اکمل ...

بخشد و ... فیض کرم ز فضل اندازه ... بقدرت ... شهر

آوازه ... نامرادان ... شد ... ایستد ... تازه

سعادت دینی و دنیوی ... صوری و معنوی ... و الله ...

اما ... با هوای ... موافق ... شد ... موافقت ...

... والسلام والاکرام ... خوانده ...

... را ... شد ... تا ... نیز ...

... چون ... شریف از ... بیان ... صدق ... یا

کور نوا آنها اهل الغلا نظلو ایکی بیده یکی زندیده سعد دیده و سینه
کمگشته از قلق مدت مرارت فراق و اضطراب شدت مرارت
اشتیاق بوطن الفت و نشیمن زلف بیار ابید
قرین بار آن رست و نجیده خود بینی مکربت نسته نجیه
نوشته بود از بعضی که مدتی در نظم مناسب و سینه نثر تبت ترتیب
بود سخنان نامناسب و حکایت نالایقم بوجوب بشرح زبان بیگانه
بیش گشته بود رمان بنگاه پیش الا نیند انس نشو خلل
بلند بیش نرا کان مرتبه نصیب این ذره گشته را از فاتحه صنع الهی
چه صورت انسان نسیه باشند را از لطف نو نداد اکل
سرخ قبا شد قطره زن از سر روی ماه نقد آنجه کجا کرا نمایه
از اینکه بر طلبی جو دو عطا چون نصیب جستن از القاب از قصد بعو
در جوع جو انجه بود بدین جنس که نفس انقدر آمد ادا منابع نامتیب

اما این نامه چون باد دلبر بحاشیه نثر سینه زیور خط شکن
و نظم الکن باشی چو کیسوی مرصع دقیقی در اطراف او فاتحه سبب
بولس خلوت بی ران دماء سوت رکوبان کشف گاهی پرده
زسوی گشاده نند زسوس کمان برتری دلوند گاهی سوی قمع بشت
بر رند زعقد کیسو پش گدر شمر زند در مقابله هر کرشمه از ان باشا عشق
بر نصبه باکی جبا بسی جلوه ظهور نمود هزار شکوه و دلبستگی دنبار سندی شکستگی
بوقف عرض رسیده شد و دشنام اهل لمه الفقیه الا الملالة بدین
هر بیت انقضا رکه آمد بود اثق رجاوی من صاحب زلفی و بت
در یع بکتاب چنانش در بر آرد شاخ الید که بشو بیوه نش ایل
بود و بد والسلام چه نامه است این که کرم بیم اوفا نسب
یقین که خلقت او لفظ او نست نه ناف نافه نه از دشتک باشد
صد رد حیند با او دشک باشد الله الحمد و المنة ارا جنیبی ضرینه فتح کشت لا یزال اجوال

ایشان از بوجهت تفرقه مصون باد و دوات باسباب جمعیت مقرون

رقعه مشتمل بر قطعه بمیزان الطاف سنجیده بلکه کاغذ قطعه

جواهر سیراب در پیچیده بغفلت مور و نفوذ بکمان و رسید و حصول آن

انفعت تنظیم نشده بود آنرا بر حلقه چشم چون مکحل ودیدم

جواب آن بر لوح اخلاص بخ به اختصاص مرقوم گشت و بدعای حسن

عبادت و سیادت خاتمت نمودیم آمد قرین اجابت باد نهال

که از شوق شمار طبیعت جهان قدم با خوابی تقدس زده دم

زسته ام مطلع خوش کز اهل سخن شد آن بیت ردی الف مطلع

الا لطف و زکا از معانی آن مطلع و آثار حسن از عبارت آن لایح

اگر چنانچه گاهی با تمام آن پردازند و بتوانند شد بر تکمیل آن اندازند

شکست صحبت القصیده نظم ایام و دواسطة العقد کمو جواهر ناید

بوحش سبحانه و تعالی هر چه نباید مصون دارد از هر چه نشاید مون

بعد از عرض نیاز بندی معروض آنکه چون بوصول قطعه شریف

تزیین مراجعت کو این نقد خواست در جواب آن کلمه چند بنگارم

هر چند صرف کرد خاطر نقوش از رسوم عادی و تکلفات رسمی گشت امتثالا مکنی

و سمعی بر این رسید نقطی که گذشت بیت تا باشد و یکار از صدای بر آییم

ور تفرقه بی معانی بر آییم دیگر نشد و بینی تفرقه شویم و نظر بینی دگر

نمی بر آییم حق سبحانه و تعالی توفیق صرف عادت و اقدام بر شریعت

بر صلاح و سعادت رفیق گرداند بعد از تبلیغ دعا معروض

مرفوع آنکه چون از شمامت نسیم فضل و افضال آن جناب دات

گشته اصحاب نشاط که شده بلبلت تعطش و تشوق چون انشراح کنند

آب بیان با کم نشان که شده و و تشنی همی جویند اگر مراسلم شوق و مکارم

اخلاق را کار فرمایند در آن باب آنچه احتمالات صرف اشرط در آن

باب باشد اهتمام فرمایند تا گند لا تزال مجلس شریف مجمع رفقا و مرجع فضلا [illegible]

برکند دجله دور از یار مهجور از دیار / دارم از اشک
جگرگون دجلهٔ خون در کنار / چون سواد دیده ام دریا کند بغداد را
سیل چشمم دجله بارم گر شود با دجله یار / دعا بود اجابت قرین از رشید
مقدسهٔ ائمهٔ معصومین و مشاهد بشرف مستجبه با همراه از زیارات
متبرکه اولیاء الله تحفه ... بتشوق
و نزاع ... و التباع بدریافت سعادت ملاقات حاجز مطالب آمال
مراد است چنانچه از آن ... زبان آنها و اعلام
نامه سخن گستر ... ادای آن ...
بیان از آن صوب ... معروض مکتوب ...
باعث حضرت عزت ... احوال فقرای ...
سطر و جلسای ... استقامت ...
و از ... بزرگان

انشاالله

ایشان الله العزیز ... احوال ... اتمام آن حضرت نیز بر صورت
اجمل و ... اکمل واقع باشد این رقعه التفریع و ابتهال ... شوال
در حین ارتحال از جانب بغداد ... قرب ... ایام الله
شرف صورت تحریر یافت / از نامه و قاصد تو قبیل
اندر جنت نه گوش و جبرائیل / از نقش ... باب الوصل
مسیح زنده تا باب ... قاصد تو نامه ... / جا ... از غبار غم ...
نامه ... آینه ... / ... از ان ضمیر انور
صد شاهد معنی مستور ... در نظم بدیع و پاک ... بیش
بهر ... شفاف ... / ... زان نظم ... گوش
جان کشیدیم ... شوق و تحقیق ... / فارغ زخیال ...
عرض دل شد ... قرب ... کلا ... شائبه ...
تحفه ... ... سلام بلکه سلام / کشته با هم ...

برابيهن

مانده باقی سیوم سه حرف تمام گفته رقعه را کریم مختصر والسلام

والاکرام گردی اکرام مخلصان بسلام وعلیکم السلام

والاکرام خامه گو آرزو دل گله کند دریع دنامه شرح شوق غرام

چون ندید آن حدیث را پایان سخت کوته نمی فتد الابرام

ای سلم ترا سلاح کام الایبان سلامت و تست

سو بت در کان قفس اسلام مبر سیم نغیر رکن گشت کان

نه با جنم انجمن اینست صدای ازان قوائم جست

گلگت چه بکام دوستان کام نهاد بر فرق صبح طره شام نهاد

نازه ضد جدو بر صفحه نور رغبات اول اضغه را دام نهاد مکتوب

رغوب مبنی بر قواعد اخلاص و محبت و مبنی بر شواهد اخصاص و مودت

نه ایمن حال اکرم ساعت بعین زلیل قلیل البضاعة رسید بطالع

بشطر از سواد جوهر ست و تنظیم در هر حرف بطلق از رسم عبودیت و تسلیم

تقبل

34

بوجواب سبب و سر بوط تحقیق شرائط از هر باب می رود

ابواب و آن هنوز در مکمن قوة آن را بسته است و بظاهور در

موطن فعل نبیجا نبیده لاجرم جمال آن مطلوب محجب بحجب عرف

نشد و چهره آن مقصود بنقاب امتناع منتقب بیت

یار رخساره نهفته است پس پرده ناز آه اگر باد صبا النایه

پرده کشایی نکند قافله سالار محبت شد بلید بوای بگوش

گذر انیده و خوراب طلب در بیابان کشش بی نیته خواست

کو در کشتی با اختیار لنگر اند از روبار بان فرو تنی و انعادد

بر افراز رود در اسرع مده و اقرب فرصتی بساع نقد و فنا و کالا

ی محبت فرود آر اگر بر راه سودان شوارع نیاز و افتقار در کان

قوارع تجرد لنگ راز ان سرمایه عزیز رسیده اند و از ان

بعاین نفیس ترشیده بان عتبه رفیع مرتبه که مقتبس مباسع

فضیلت و کمال معترفند این ما و آمالیست برسر نبات

چه گویم چون تلاطم تقدیر به سعادت ننمود و شرط توقف مرافقت

نفرمود قطعه فقیر ممتحن از تیر آه گر چه نیست که بر وصال

تو با برج بالی نیابد رست متاع خود به لب کرنا کشیده هنوز

شکسته گشته و الواح مرز و بار گشته سخن دراز کشید

و ابرام از حد تجاوز در گذشت لایزال مجاری احوال

بر منهج استقامت و ارتفاع بار و در تزاید عز و اقبال از مطلع سعادت

و کرامت لامع بر عنوان نوشته بود این نامه که خامه راز ارباب

دل خبر کنند فردیکه قوش تو ام نشسته زنهار چو بر بار

جانان گذری از زبان بسوی او بسر به مکتوب

دیگر سلام قولا من رب الرحیم و تحیة فضلا من رب

کریم علی مفضل قد شاقنی بوصاله وان لم افز الا بطیف خیاله

شوقی الیه البریة بحذافیرها اتسعت من الاکناف وصف جماله

تا گوهر وصف تراز کم صدف نطق بر باصره دارد شرف

زبده نوک نیند رسید چون که چنبر از خبر گوش شنو بهره شد

تا بود آنکه گوش بهره در دیده ز دیدار چو گوش از خبر شوق و ارزو

متوجه شرف دست بوس حضرت خلاصه ندی که غایت مقصد

دانشمندان و نهایت حرکت همت بلندان پیش از آن

است که به مدد کاری رودات دهان بسته و دست بسته

قلم زبان شکسته در طی صحایف نشر آن به قدر باشد و به مطول

طوامیر عرض آن پیوسته چون در نهج لاجب زبدة

العلماء والفضلاء کاشف حقایق العلوم مصحح طرائف الفهوم مخ

الملکات القدسیة والکمالات الانسیة المولی الکرام الا

مجد نور الملة والدین محمد ازان وقت باز که متوطن این

دیار نبود و تفقد این فقیر اهتمام بدار نند عزیمت آنجناب که جهت

بوی ندوری نجوبان جعف الله این رقعه مکتوب دقیق

چند در شرح قصیده میمیه فارضیه علی ناظمها الرضوان والتحیة اظهار

لخصوص الاعتقاد و تاکید الرابطة المحبة والوداد مرقوم رقم

اخلاص گشته تحفه مجلس شریف و هدیه موقف منیف میکردد

مصرع زهی سعادت قبال اگر قبول افتد و چون شواهد فضل و کمال

واستحقاق واستعداد جناب شریف را بیه از ان اجلا است که بتو

صیف وتعریف احتیاج افتد و بواعث اکرام وافضال خدام

ستوده بمقسم ازان اقوی که بتحریض و تحریض مفتقر باشد

دران باب شروع نمیرود بیت شاه شناسی که بشاه داد

منعت دلال نبایدیک خدمت خواجه در درویش شرف

در جوانی به پیر ملقب مقدم شریف در ازل دائره بهواره

بذکر مکه نعم اخلاق و نشر مراسم اشفاق قیام مان آن آستانه

و ملازمان دولت خانه زبان تر دارند و مشام جان معطر آن

معطر دارند

معطر آرش بیت بارکه هم صبح عنبر گل کنند غالیه در دامن سنبل کنند

نافه چو بانک شهر راز در اژ جیب صبا گرد دازان مشکبیز

ابرام شرط ادب توقیف تقیف باد وسعادت سیادت والسلام

والاکرام رقعه اخری قد جائنی کتاب منبع الفضائل منبع

جمع الاهالی بل مجمع الافاضل نظم بدیع و نثر شریف بدیع شنید

کفت الله فیض ناظم الله رقابل شکر نامه شریف کشف نامه این فقیر

ضعیف است چه گونه گذارم در شرح لطایف که در طی آن منطوی

است چه سان عرض دارم اگر تحیه است تعویذ دل رسیده است

و اگر فتح رده است زنگاه چشم رسیده عنوانش عنوان دولت

و مضمونش متضمن امانی ما وسوادش صدر نور و بیاضش مطلع

صبح فیروزی گه اشش مشیر فتوحات ابدی و خاتمش مبشر

بر سعادت سرمدی عرض اش از طرفی نیاز عاشق بر معشوق دلنواز

خوشتر و طولش از طول زنده کافی در سرت کامرانی دلکش تر

در لفظ طی و منطوی و در لفظ دیده
رسد و رسیده و در عنوان و عنوان
و مضمون و متضمن و فاتحه و فتوحات
و فتحت و فاتح و در لفظ مشیر و مبشر
و عمر بخش و عمر کن و طولش و طول
لطف الفظ است مسلم

شعر القصه بطولها اگر عمر دراز در ملک سخن ورس دوم

شیب و فراز تا که بوصف آن یکی سنگ آخر بقرار کار آمد

ایم باید ... لطائف آن صحیفه و دقائق آن سطور شریفه

از قانون تقریر و تحریر بیرون است یعنی شوق فراخ و تعطش

والتبع بدریافت منبع آن لطائف و سرچشمه آن دقائق به

بیان قانون است آن تشنه لب کو را عطش زلال لطف هم قطره

چون از دو نباشد بر چشمه زلالش ... عکس ...

زوالش لاجرم ... از راه طلب در آن معنی معروف

است و نیم کلام بصوب اختصار بر بعضی از آن مطلوب بیت

چو نبود غایت کاری پدیدار تعلل مصلحت باشد در آن کار

نظم با آنکه این فقیر را سنین عمر از سی گذشته و ... شرف

گشته نه متحمل را قوت تحقیق ... نه ... ناظم نظم را

بکسبیه و ... از ... میدان قافیه تنگ شده است و ...

37

افتاده طبع نور است و نفس در کشش ... باب ...

کاری و نه به هیچ کاسه ... این هرچه بیکر ... کذاشت ...

هرچه میکردم دست و شستن است از آنچه ناکرده ...

و در آنچه از آن کرده ... مقصبه داخل سینه و درد

دیده و من از نابینا چون دیده به هر گوشه گردیده مطلوب در کنار ...

و من در هر کنار و ... سرگردان بیت باز ... سرگردان

سیر مجنون سوی ... دلیلا ... بلال ...

از ... خورشید و ... حقیقی ... از حصول ...

دینوی ... و از وصول به سعادت ... لطیفه است

رباعی ای مانده ... گره ... بیا ...

همه و آنچه ... ابو علی شقیق ...

... مجلس ...

فرید از شما سوال کردند محقق نه جواب گفت گفتند شما باز ...

تحقیق چرا ستد بتب افاده کرده گفت والله اگر شنیدا نکم فزیک
چشم خود بگردانند دل من بحضرت حق سبحانه دفتر پیش از علوم
اولین و آخرین بهتر مراد دیگری از اکابر گفته است لله درّه
بعینک الله ستّه نیز که نحصا طلعت طلعة الشمس مراد از طلعت
طلعة الشمس بعینه آفتاب وجوه بر آن تابنده است خواهد بود
اگر این فکر نبوده با انواع آلایش آلوده را لیکن رتبه حضور
با آن حضرت چه قدرت توانند بود مقصود از عرض این کلمات کشف
و تلطف است بر احوال خود و لا مطلع وجهت تنبیه مبتدیان که گاه گاه
مجموعه قسم نفحات الانس من حضرات القدس از مقامات و حالات
در ریشت و سعدی فرق لاثبات جمع کرده شده بجهة تحفه لیزی
ب جمع نگاهش میکرد در اینه و دروست است که بسوز طلبت بر مطالعه
این سنتا و ناتوشح در ان نیست و دولت مصاحبت ایشان
برسید و جمعیت تمام حاصل آید و صلی الله علی النبی و آله الصلوة والسلام

بر پشت کتاب نفحات الانس نوشته بود نفحات انس که ملا انس
نوادر چنیست در بیت روضه ارض و در ادب مهاد السرار و اسرار لطف
اسرة الهوا ما ادری خبر که مقصود در رساله ورد گشت از رفته رفت خبرک
بر چه طعل الیقین قطعوی بها در رقادی تا به این گلدسته است از
بهارستان احوال مقامات ارباب ولایت چیده دلو باده است از
بوستان اذواق و مواجید اصحاب کشف و کرامات رسیده تحفه
صفت بیت آنیس میکرد و دیگر از اکرمیل اقبال مقبلان خواندند
روا است و اگر کعبه آمال صاحب دلان آن گویند سزاست هر یکه
کافر و بسته در بند نگارش دل میخواهد تا بیند رو هر که در رشته
گسسته پیوند مراد دل بخواهد رشته دل به آن بی پیوند و اینده دار
چنانست که چون از این گلدسته بوی بر شام جانیا از زمین نوبادو جان
بکام فرق و وجدان ایشان رسد شعر از بوی گل یابند گلشن کنند بلبل
بر سوز طلم میوه رشته بتنیع باغ چون نبینی باغ را از لطف باغبان

بنیان کنند زکلک ریز شاخ قوی لایزال رست آن محل عز و جلال

بنطاقات لطیف ابر رشحات مقطوف بار و آلت علی الکمال از جلوه گاه

جاه و جلال مصروف **شعر** آن بزم کریم که جام احسان ابی است دشوار رسد بکام

آن ابی است جانا نبود خلاصه غیر سخن گر بین خودیم خلاصه با ابی است

کتب الفقیر فلان قوم الله در سوله و سوآه وکتب بصریه نماتسوله **قطعه** اول

از غم تم زشب که چون باکه ور گشته فرزند بکوی آن زیبا مه ادیبر گرد

من از زلف بیکویم گریبان گر بالینی گفت تا هر بار که با غبار رف

رعونت و تکبر مکتوب شریف بر آورب لطیف متضمنه التفات فطر

قطعه بدل بنده فقیر حقیر فرح تیش و الم دیده و ر رفت ریشه سبز جرات

ترسیده مکتوب و مرتبه از زلزله وجود نوبت زبان حال میکنند پو

و این زمانه از نعم نفوع دائما بسر آید **شعر** من کیستم که نامه نویسم بسوی تو

ریش نامه ربیع که از دل من این الم بسست که گوش نیست که ...

تو کند گفت کوی من وعلی هذا الانمط کستغفر رسال نامه و خط مبتز از معنی

نراع و النبح و ادراک سعادت اتصال و اجتماع بغلبه انقلاب بکس ادب بکوز

از ارباب ادب طلب میشد لا جرم فرق مجاب ست که صدور

ر مقابله ارادت آنکه میگوید **بیت** جانا طلب وصل تو نتوان کردن

زین پس من خون دل بیاد تو خوردن جانا زخیال بود فی پرورش

بشبهای فراق دلبر و ز آسفن چون سخن بجای رسید فانه فک

اسلوب نامه بر نحو مهمد آرس یه نتوان گو انکه مقصود است در عبارت

نمی آید و آنچه در عبارت می آید دال مقصود نیست **شعر** آن به که لب مهر فروبش بنهم

و ز درد دل سر نامه و کاغذ برینهم دانم که از انکون بمقصود یکسیت فارغ از انکون

دل مقصود بنهم بمقصود زین نامه که گشته خواجه مقصود یکراین است

از رنامه آن استاده اند که هیچ ننداد از رسامه دال و دهرکرار از دیگر نشسته اند اگر چه

همه تا از هیچ نشد از ره و هر شند آگاه می باید که بامه اگاه به تحصیل

آگاه بظروف در ادراک الفنس بتقوت و تکمیل ان متوقوف کرده اند

شعر گه ادیب آن مقصود تحصیل و دولت شد بان ناشر چو بنوشر آگاه است

کنند کم کہ آگاهش از آگاهیت شوق سپند و نقاء آن تند وشی

بدولت آگاهی نصیب شدند و از ملت آگاهی نصیب بر باشند و از نص

رضوع نحو کرده اند و اسلام قوله فرس برین قدیم نفس

ست ده زرکیه بر صبح اقباله کفتم که از راه ... اراده

ز بعد که ترک ما علیه العادة اصل هم سعادت ترک رسوم و عادات

پس اگر چند نیز احباب نامهٔ نفخ از خلاف ... نسیان و دیرانت

در تبلیغ سلام و تحیت و ارادت شوق بدولت بو وصلت آن طریقه

تکلف قلق نمود مرغ چند بر لوح بیان قلم سلوک ثبت کرده

ریست نهانی پاکیزه تر از قلم و از انگشت اعتراض بر حرف وی نخواهد

نماند وقت بر بن کنیه جدیت تنگ شده است که اگر خواطر بر نظم دوا

کم به جز بر مضمون این مصرع در دل نقش بندد که ندیت نیک ما رقیم

قطعه و اکر نیت مکرت با بیات نثر و نثر ترتیب سبع الله

جز این فقره نقش پس خاطر نیاید که بر چون عن کل ما سمعت

نظم

نظم و نثر اندیشم و الدارین کو بیم مینداریش هر زد بد ارمن کیف با

السبع و الفقه لبد ما فنت اصول الفقه سلام است که مسلم

بتضرع و ابتهال تمام با کمال سعادت فرجام سلامت انجام سلام لقبه نحو

سلامتی و استخلاص حقیقة مجردة انسانیة مسلم علیه تواید از نحو اشتغال مراتب

و خواطر بانان نشئه گشته و دیگر از شهود وحدت حقیقه مانع آمده

و حقیقت تربیت طلب آنکه بعد از استخلاص مذکور بحوات طلبیه

حقیقت ابدیة فائز گردد دولت مواصلت آنکه هر یکی از مسلم

و مسلم علیه دامن از خود در چیده و سر از گریبان وحدت

حقیق در آورده فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر با یکدیگر

نشینند لایزال در آینهٔ یکدیگر تجلیات جمال ذی الجلال

و الافضال بینند قل لا فی رسیده و ستر شکست خلصنا الله

تعالی عنا و عن ثابت الابقاء بقائه فی شهود لقائه والسلام

بخاص علی ولد ملا ... نوشته شد لازال اسمه الشریف علیا

تا الدهر ثبت المبنی بعقود بهجة جلبابی بین الاشراف الاعیان نقل مکتوب

پس نامه چون گوهر نفیس سلک جواهر منضّد بدیع در کف چشم اولو الباب

فوا ما یرضیه لیوی این از رسالت همه و گنجینهٔ آن زیبا

آنام بهر مشتری نسبت و دُرِ با نتیجه نام و استمتاع بلطائف کلام آن بقبول فحص

و صواب مقرون نشد نقد از نسبت و خصوصیت دیده علی الاعرف

غدرت در مراسلات بستند عن ابتسام رکیکه بیت

مبتلا گشتا چون در زیور لافت اخص متحلی متزین بفضائل

صوری و معنوی که از زیر بازد روشنان شرف صحبت

شریف مشرف میداشت و همواره بر صفحهٔ ضمیر خاطر ایشان رقوم

صفات کامله و نقوش نعوت فاضلهٔ آنحضرت می نگاشت

تصمیم عزیمت معاودت بآن آستانه کرده بهر روی

توجه به بساط بوسی آمده و نخواسته آورده این چند کلمه

ابواب محبت و وداد و خلوص عقیدت و ... دلا

۴۰۱

با سه اخلاص بلوح اختصاص توشیح شده گره پیش رضا ملحوظ گوید از حسن صفا

محفوظ و الدعا و السلام رقعهٔ اخری بعد از نوض تعرض نقرع و رفع

با نکم سیعه

تضرع و تت عرضه داشت ... عتبهٔ علیه لا زالت ... و لعامه المبتغه

و کافة البریه آنکه هرگاه این فقیر را کمترین ... بفراق نشین ... و افراق

بنا ئنه نام بر شد و نبود شکر باد اندرمند دل ... نقطه دار محیط کبیر

مرکز که شد دایره تفکر را مدار اکرب گشت فرقت بد و عوض جواب

و در آمد از آن جناب ... و خلال ... خستگی و اقبال ...

گشته که شعر چو کعبه چو گوهر ... به باشد ... در برابر ... بشود

... زبان عجز ... در ازل این بیت ...

اخلاص کسی ... شعر ابر چون فیض رب ... هست از روسن

گر گنهکار ... لاجرم ملاحظه ... طریق ...

همه بگوید شعر نفا ... از صد اکند دائم این خبر خواهد

از آنکه توفیق و تایید حق ... رهبر باد با جانشان و السلام

در جواب مکتوب مولانا عمر کیلانی نوشته شده چو غنچه تنگ دل بودم
کز ناگاه انما نفحة من رحمة الله وسلم زان نفحه گلشن صدبان فدا باد
بشکل ازباد صبح بکشد چون صحیفهٔ شریف مشحون بفواعد
وداد ومتون بشواهد معانی ومذکر تعارف روحانی ونتیجه
شوق بتناسق جسمانی گشت برخاطر فاتر گذشت که باز
هر حرف از لطف نظم دارد بلکه در مقابل هر نقطه نکته
از حقایق لایق به بسط واوقات ایراد افتد میکند فرصت تنگ
بود وحاصل ضراعت بود رنگ لاجرم شوق تکلف بر گرفتم از
میانه دعا گفتم آما صوفیانه که یارب وجه بخشش از
انجام که دوری کرد بو آغاز انجام والسلام رقعهٔ اخری
سلام علیکم ~~طبلیم~~ سواد حضرتم ادعیتم آمد از دار الشفا
وصل دولت بهر بجوران بجان کاغذی کرد است لطف
او در طی آن تحیه دلبر او وجان رافشای در مقابله هر حرفی

از ادعیه صالحه وو در محابه هر سطری از اثنیه فاتحه
زنسیه می شود شوق کلام در بیان شوق
وغرام آب دریا رشت نمو نهفت در ریگ
صحرا رابعقد انگشت استیفا نموان لاجرم
عنان قلم ازان صوب معروف داشته
بسمت دعا معطوف میکرد دحق سبحانه وتعالی
همکنان [illegible] را از هرچه گریز است بیزار دهاد
وبانچه ناگزیر است گرفتار والسلام رقعه
اخری تحیت من عندالله مبارک طیبة
علی ~~[illegible]~~ المجلس المحفوف بالمجد والعلی وبالعزة
والاقبال والعلم والتقوی آبد فلق وصلت رقعته
الشریف وصحیفته المنیف منبئة عن سلامة
ذاته ومفصحة عن استقامة حالاته سکوت الائمة

ما وصل الی عند وروده من الذوق و حمد ته
علی ما حصل لدی بعد بسط لفظها من البهجة والسرور
ثم ابتهجت بها بث المحبة والاخلاص فعابتها بیت العبودیة و
الاختصاص لکن اعرضت فوقانین السمعیة والریاحین کثیرا ما هو
سنة اهل الادب ودخصرت علی ما هو واجب علی الاحباء من
حفظ الله بدیهم اکرم العالمین علوفة وبقیته فیما ثبت ما امکن البقاء
والسلام رقعه رفض هر که یکبار گشت بدبسر کوی تو بار نیست
دیگر پدید بار خود نغمی امکان قرار بر منبر دارشن انگم [illegible] سعادت
مآب امامت ایشان اکتساب ادام الله
تعالی فضائل بنای سابقه متمکن و رابطه موتیک و [illegible] ایام
فی قدام سیده سده مقام صورت انکام یافته بود پیوند الفت
از وطن مألوف و مسکن مأنوس بگسسته و ادام انتظام در سلک
ملازمان بسته نیست که بعد از [illegible] توقف چون [illegible]

سعادت

سعادت استسعاد باید بی فضول التماس غفران شمول عواطف
کریمانه و عنایت بی علت و بی نهایت خواهد بود [illegible] مشرف
دمعون چه تکرار نست [illegible] رافت چون کسی گوید که بربام و در روب
مآب حضرت مجلس عز و جلال منظرات لطف مهین سعال
محفوظ باد و آفت عین الکمال از جلوه گنج و جلال مصروف
والسلام والاکرام رقعه رفض به شرف خوان نوشته بود
شرف خوان کرمانه چه بود اگه کنند اهل [illegible] زرزن طمع
خویش طلب [illegible] اگه چون جنب سعادت مآبی اقامت اسباب
تفضیلت اکتساب ادام الله تعالی فضائل که بنقابکشم عنایت ملحوظ شده
داز کفایت محفوظ گشته بکم لکه [illegible] بدو نوشته لطف توادم
نسبت محبت که بار دیگر دل بسوی تو کنم غربت آن دیار
که به تشریف دستبوس خواهد رسید [illegible] که ضمیر مقتضی
مکارم اخلاق ایشان است التفات خواهد بود [illegible]

نماینده حسب المقصود در انتظام فوائد نمو فزون قبل از کسم و معاضدتی

الایام واللیالی ممدود باد والسلام والاکرام قطعه افزون ادام الله

بقائه زینة للدنیا والدین و مبتغی بهدر بیع العلم والیقین قطعه

شنیده‌ام که بزبانی سدن بهشته زبین زخارفه بیش معارف

زرین شنیدن کثیره مصروف باد وجوه شواغل عیون صوارف

چون درین ولا فلان عازم بود لازم نمود رفع دعا کردن

و مخلصی فریاد خاطر عاطر آوردن والدعا معاد والسلام

بر ظهر کتاب بعد از مقابله نوشته شده چون

این مخدرهٔ حور احلیهٔ حلهٔ کتابته پوشیده و حلی

تصحیح و مقابله بست وقت آن آمد که بر منصهٔ عرض

در خلوتخانهٔ بیت الکتب خاطر راغب زکی الفکر الثاقب

و آرای الصیت لازال مجدا للانام محمدا جلوه داده شد باشد

که بعین رضا ملحوظ گردد و از قبله حسن قبول محظوظ شود کی

چون

چون پس از تصحیح باقی کتاب جای جای حرفی نه بر وجه صواب

عدد آن هشت رقمی که انتضح فدا فی کل کتاب آن بصحح والسلام

والاکرام بر بعضی از سلاطین چند که از آن جمله امیر

المؤمنین بوده نوشته شده بهر لدام الله تعالی ظلال عدله

وراحته علی مفارق المسلمین الی یوم الدین بعد از

رفع ادعیهٔ صالحه و اثنیهٔ فایحه لسدهٔ سنیهٔ و عتبهٔ

علیهٔ حضرت خلافت پناهی سلطنت دستگاهی بیت مغیث

دولته عادل خان که طبع و عدل او با هم بعینه اتصال عاشق

دارند معشوقی شعر چون نسبت دار فاروق است با داجاودان

عدلش هلاهل خورد کان ظلم را تریاق فاروقی مرفوع آنکه خدمت

اجل محترم کهف الحاج خواجه فلان که چند گاه در سلک ملازمان آن

درگاه سعادت انتظام و رابطهٔ تمام داشته چندان از

مکارم اخلاق و محاسن اوصاف ایشان سمع انتباه فقیر

رنجی بی ربی مینی که سلسلهٔ شوق در جنبش آمده باین
چند کلمه مصحوب کلیات کتاب دیوان اشعار گستاخی کرده
نشده امیدست که شرف قبول یابد والدعا عاید
السلام والاکرام **برعنوان نوشته است** ار بسته
لب از شرح غم شهائی   بر خود پیچان ز دل گواهی
خوش آنکه رسی بیار لب بکشائی   سر دل خویش یک
بیک بنمائی **رقعهٔ اخری** بعد از رفع اخلاص بیان
افتقار و خصوص مرفوع آنکه خدمت اخوی و جناب
مولوی رحمن الله عاقبته وادام الله توجه
بدان کعبهٔ آمال آورده از باریافتگان آن آستان
شت التماس تفقدی و استدعاء تمردی مرخص
آ **بیت** چه حاجت که گویند بآفتاب که بر فرق نزدیک
و با دور تاب چو خورشید تابان فیض نور نه نزدیک محروم

ماند

محروم مانند در توفیق نصیب باد والسلام والاکرام **رقعهٔ اخری**
سر ابا بعض الاحباب بمکه زادها الله تعالی شرفا و تشریفا من یعفن
هما ماند یتعلی ممتنعات بسلسل دخفرا اسلام فاقته
فی نجحه کسرت بین جهاد و القیت فی حنج ظلماته کی بی یارب که بد
در شریب و تقا کنم که بمکه متبرک که بر مدینه جا کنم بر کنار زمزم از
دل بر کشم یک زمزمه و در چشم خونفشان آن چشمه را دریا کنم خدمت
برادر حقیقی و در دست تحقیقی زایر بیت الحرام قباور روضهٔ
النبی علیه الصلوة والسلام مقیم مقام ابراهیم محرم حریم کعبه
و حطیم الساعی بین المروة والصفا والرامی حق المروت
والوفا نور الدین جان محمد وفقه الله تعالی الوقوف بعرفات موقت
وار دشل فی زمرت ولایه الحق بکمال رالمعن تحیات طیبات
و دعوات زاکیات مشعشعات از فرط شوق و غرام و کمال محبة و اتحام
مطالعه نمود اشتیاق شرف دولت ملاقات متجاوز الحد والنهایت

٨/٢

اقصور فرمید بر چند از ان سخن پاک که خلاصه عالم
و خاکست واقامت دران مقام شیوه سلاک و چالاک
اناجب اوطان از لوازم ایمانست وصله ارحام از لوازم اصحاب
السلام مصرع جانا بتو نسبت بنماند کسی آنچه قبول توجه ارباب
دلست همه وقت در همه جا حاصلست مصرع همه جا خانه
عشقست چه مسجد چه کنشت لا تقل دارها بشرف نجد فلله مزیة
دارها ولها منزل علی کل ماء وعلی کل دمنة آثارها می باید که من
بجد بعد صوری را از میانه برداشته و از یاران دوستان
کناره گرفتن مستحسن شمارند مصرع بیا و بیار دل ادکان
کناره مکن دیگر التماس آنکه چون دران مواضع مبارک
و مجامع متبرک که مواطی اقدام انبیا و مواطن اعلام اولیا
دست نیاز دعا بردارد درو فراموش نزاید آورده باشد که بر زبان
اجابت گذارگر آید و کار افتاده کار ما بر آید مصرع جانا جان

فراموشش

حضور بان حضرت چه قدر تواند بود مقصود از عرض این
کلمات اظهار تأسف وتلهف است بر احوال خود والله مصرع
صاحبت تنبیه نیست عارف اکرا مجموعه مسمی نفحات الانس
من حضرات القدس از مقامات وحالات و درجات
ومعارف ومقالات ایشان جمع کرده شده بود تحفه آن مجمع الکرام
و مجمع [illegible] بیکر در ابتدا دارالی فرستند که بود نظر بر مطالعه آن
مستحسن و تنائج شی فی دران خاصیت جلالت مصاحبت ایشان
دیده و جمعیت تمام حاصل آید بحق النبی علیه السلام واله الامجاد و در
جواب مکتوب قاضی عیسی که مشعر شوق است وعلیک یا اهل السلام
سلامی والیک شوقی دائما وفراق ما زدت شرح الشوق
کیف ولا یفی بتفصیل اشواقی کثیر کلامی عالی کلام لاقی نظام که بسط
حروفش از موطن وحدت نزهه اشوق گفته حروفها عالیات لم
تقل متعلقات فی ذری اعلی القلل بهوش کوش از غیب

تا اویت المقرونة رسانیده و جوامع کلمش از نشیمن و حیث
علقه نحن الکلام و سر المطلب معنا نحن الکلیم و طور الشوق مننا
در کاخ صماخ ملا در آن صومعه صدق و صف اندا افتد چون
معشوق عزیز شراد جواهر لکنت تو میدید حمایل با دلدار فارسی
نما شمایم اسرار تقرید بر شمائل شعر تحبت من سری فی لیل طرته
اعننه عزته القراء عن السرج و ان غلطت بلبل من ذوبته
ایهدی بشخص المهدی صبح من البلج شعر در ساعتی که صدم دل گشت
کشته بود فضل از آن بد دلیتان رخ نهاده بود رسیده
بهر یک جدا جدا بشارت اهلاً لما لم یکن اهلاً لموقعه
المبشر بعد الیاس بالفرج لک البشارت فاخلع ما علیک
فقد ذکرت ثم علی ما فیک من عوج سبب شده دیده مردم
از نور شهود را از آن تجلی با نوار حقایق متلالی جمال شاید
وحدت روی نموده از سر اسرار معنی رسیده بر رسید که شعر

شعر او سیفض برق بالابراق لا جام فی سبل نجد اسکی مصباحا
ام تلک لیلی العامریة اسفرت لیلاً فصیرت اللیل اصباحا و دل
پرده نشین حجب نمود را از شقیقت یک نکته بود بطالعه آن
پرده های کشوده بادیده جز صورت ندیده گفت بیت
بااخت سعد من حبیب جئتنی برساله ادیتها بتلطف فسمعت ما
لم یستمع و نظرت ما لم تنظری و عرفت ما لم تعرفی آثار نسیم فیض صاحب
از منظر دیده بسرا پرده دل بطلعت ابابی در آب و گل سرای نگه هم
اجزای وجود او از آن نسیم منتسم گشته و باز بسر دوقند و دو عو
سر نم که اریج النسیم سری من الزوراء سحراً فاحیی میت الاحیاء
ایهدی لنا ارواح نجد عرفه فالجو منه بعنبر الارجاء والابرار آن شیشت
سی بمعطر آن خاطر معطر گشت امید دار آن تازه بادواز
سمع ۲ نفحات نوای حسرت آن نفحه و پرتو بزم نهواد آن پرآوا
ره نمیدانم که در مقابله ابیات اعجاز غایت عیسوی که مخلدا

بمقتضای واذا تکلف من الطین کهیئة الطیر اثبات آن
مرغ مجتبی که بنفس روح بخش فینفخ فیه جان تازه از اخلاص
بوی در آشیانه بیرون پر و بال شوق در هوای در هوای
فی فضای فیکون طیرا باذن الله تعالی پرواز شد هرچه گویم
نویسم هرچه گویم ازین ره کیست و هرچه نویسم از رو رافتادگی
است بیت گرچه تا بدکرم شب کی نور او در شمع نور شید و
چراغ مه رسید حقه کحل الجواهر کار دکان شهر کی بکرد تو نیای
بید الا که رسد هر حرفی که بر صحیفه بیان این ساده لوح صورت
تحریر یابد نمونه خواهد بود از آثار آن خامه گوهر بار حقایق
نگار که انجا نمود هر پرتو که بر آینه ضمیر بینزاین صافی عقید جلوه
نمایش پذیرد شعشعه خواهد بود از لمعات آن فطرت نقش
انوار که انجا تافته شعر فمن البحر یستفیض الغمام و نفیض علیه
ما یستفیض من چه گویم گشته راسخ در مقام آنچه ز نا گفتن گز

خطاب

خطاب تو جواب من زید است نسبت واقع در میان ما بغیر از
یک سخن نه گر در بیتی نام آن آنجا نه اآنجا صد است باز از
هر حرف از آن نامه بشرح حروف اصلیه مرقوم تو بر ابرید کلمه از آن
صحیفه بکشف اصول کلیه موسوم دعوات چون حقایق تو صید رنگان
ره نجو بان مضایق تقیید و نکبات چون لوامع تفرید خلاص بخش نمرودان
مراتع تقلید منبعث از مقام انت الملقن سری فما فوه بها نطقی
نطقی و منطقی و نجمی نجوای و شتی از آن ده مشهود بتبنی فیکلم ارعوکم. معنی
یعنی بهالمة آمنة عود الداعی شعر از زبان عشق نام بر عشق اهل امبرقو
بعیان رضا ستیز از فروع بی بصر ملحوظ باد و بس اصفا ستم از صلال
بالسبیع محفوظ هر چند نزاع والنبع بدون الفتا کی که نظر بوحدت
حقیقت بود در میز امتناع است اما قیاس بکثرت صورت نمود که
کار سگاه استقلالی الحکم ثبت و اعتبارات از قبیل ممکنات است
لومت من الشوق فلا لوم علیک الیسم لقد لکن الروح لدیک

[illegible]

الشفایق والمشتوق لالفتراقان شوق تقی الی اودنک

الیک انی کو شبنم چو صبح فیروز تبت بسم چو خورشید عالم افروز

تبت شوقم بتو از انگه زفهور رفتم کم باشد از انگه از من

امروز تبت وبرگاه بود که در فطرفه تریکذشت که تقریر سوره

اخلاص وتقریر صورت انتفصل فلکی کهه سمت عرض نموده اتیابوا

تو هم گستاخی ردطبر توقف تراقی میماند بحمد الله سبحانه که تحریک

این سلسله وتسبک این مرحله بغایت بی علت بنم علی

الاطلاق المبتدی بالتقیم قبل الاستحقاق از ازل جانب بظهور آمد

آری آری مصرع از نهانه تو آمد وچنین هاتو کنی حق سبحانه وتعالی

بهکنا نر النظر بصیرت از صورت کثرت در معنی وحدت

ددر دوم بهه بهمت دز انجمن تفرقه در شیمن جمعیت ود دو السلام

والاکرام ظاهر او باطنا اولا واخرا جواب مکتوب شیخ نجم الدین

رحمه الله علیه نوازش نامه فروغ نجم سعادت از عنوان آن طالع

وشعاع

وشعاع نیز غایت از مضمون آن ساطع تاریک نشینان زاویه

هجران فقر وفنا سرور دنا منزد ولشن ضمیران انجمن صدق وصفا آمد

از بیان حسن ترتیبش زبان ناطقه قاصر است وادراک

لطف ترکیبش قوة عاقله عاجز شعر طوبی لبلیغ صدر منه مثل هذا الکلام

وبشری الفصیح انتظم منه ذلک النظام مثنوی کلکت بنوشتم جانبخش فیض

که بایانم چو شبیر شکر آمیخت خوش نخلی که از دو این زلال فیض است

خوش شاخ گرانده این ثمر زیبنت فامه را در مقابله آن

از مقام عجب نی از چنوان نیف ونامه را در معاد نخواهد آن

جز وظیفه دعا چیده نی حق سبحانه وتعالی قرب خبر مشمول لا

در حضرت پادشاه صاحب شوکت سبب انجاح مطالب

بر جا حتمند که در انادر بولسله انجا بدرجات بلند ومعالات

ارجمند رساناد والسلام در جواب مکتوب میر زا دانش

نوشته شده لقد جاء من اقصی مدارج بهجه وموج امای

ومرج اوطاس • کتب جلیل برتقی نزوله • الا الفردوس
العلیا معارج افرادی • رسیده از معالی • شان بتوقیع علامی
عروس شکون سواد مسترنگار بمشکین براقع مرقع
ز اوصل همه مکرمت تا بآخر مطلع همه مواهب تا بمقطع در فرش
برابر با مسطح گشته از چرخ شیاتک بجمیع موسم سواد
خطش نقل از نخل فامه با انوار اسرار قدسش مشعشع دیده
رسیده ز رشاید آن سواد پر نور شد و در دل مؤمنت
رسیده ز ملاحظه آن نور سرور گشت با ادای بر هر فرد
از آن سواد قواعد محبت و وداد بموقف عرض رسانیده
بر مشهود قبله جمله از آن نور لوامع فصوص اعتقادی
رخصت شوق قبول نابنده بیکم وسیع فضا سموع باد و نظر
در تقاع شنوع بر خص قرأت اقدام بدین سرسال و
بوده گستر فرایض ام بدین مقاوله بی نزل دبیران خبیر
توانند

توانند بود بمرتبه فی طبقه نقوان حقیر شعر و الاکی سر بامرچ
الا • زمین گفت دیا این شهر مندی • بجای که بلو نهند و عرخ
مه وا کش سر بلندی زیاده اطناب موجب مت
است و مشمر غرامت فالاختصار اولی لا اختصار علیه و
ضیفه الدعا و ابید دار افری شعر بردی زمین دبک
یمین و یسار او • ملک یمین خسرو فرخ یسار باد •
بر بکین چون ملک جهانبان پایه ار زیب بلبش نسل
ملک [illegible] پدر بادو السلام و الاکرام بر بعض از منشا
[illegible] شده انا لله و انا الیه راجعون در حاتم آن ما
چو گردن کرید • بر شخ سمی اشک شقف کو باکرید •
چون چشمه نور زر فاورایید بیرون • بر خاک زمین فاورات
خون گریست • چون قرآن واقعه تا بلی معیب شامل که نزدیک
ورود رو رتا ثریان برابر نمود اصل و نمود عالم باشد

ساوی یکه بکر برین نقیر لتمتف رسید مهراج چه گونه

شرح وهم کرسماع آن چه کشید فطربران آنده که برکم

دبیران نثرنگاران و برقاعده اصحاب دست ارباب

ارادت بدوک قام فکرت رشته چند برهم رسید

وبنوک قلم زند شه کلمه چند درهم نوشته اما ورق رقت

کرد وسیاهی غلطت نمود و قام قدر بدین حرف سانیا در

دوروات قدر بدین گفته دتان نگمود شور کامروز دیگر

گریه و ماتم نتوان کرد در موبه کری بکسر مولم نتوان

کرد از قافیه و سجع فروبند لب خویش کاینها بجز از

خاطر خرم نتوان کرد ایزد تعالی جان پاک نور رفته ایشین

گرفته را برحمت و مغفرت جاودانی محفوف دارد در ظلم ادکر

غدیده کان ماتم رسیده را از سبیل مرحمت فانی محروفا تمه

اقرین رفتی و بهار الگه باز ایم زود شر زود تو دیر دیر نو

منتظر